

آینده

ارگان مرکزی «نهضت آینده افغانستان»

شماره ۳۹ - ۴۰، دور دوم، سال نهم، حوت ۱۳۸۷

AYENDA No. 39 & 40. March 2009

اعلامیه نهضت آینده افغانستان

در مورد

تجلیل از شخصیت‌های فقید جنبش دموکراتیک افغانستان

متن سخنرانی رفیق عبدالله نایبی

در محفل تبادل نظر و بحث آزاد پیرامون مسایل مربوط

به وحدت جنبش دموکراتیک، مترقی، چپ و صلحخواه افغانستان

هالند- ۳۱ جنوری ۲۰۰۹م

به ادامه نشستهای تبادل نظر و بحث پیرامون برگزاری «مجمع نیرو های چپ، مترقی، دموکرات و صلحخواه افغانستان»، روز شنبه مؤرخ ۳۱ جنوری ۲۰۰۹ فعالان فدراسیون هالند نهضت آینده افغانستان به اشتراک هیئت های نماینده گی احزاب و سازمانهای سیاسی و شخصیت‌های مستقل، نشستی را دایر نمودند. در این نشست رفقا: نایبی، حکیم روان مسؤل فدراسیون هالند حزب ملی افغانستان، صدیق وفا معاون اول اتحادیه انجمن های پناهنده گان افغان در هالند، رزاق رحی نماینده تشکیلات مؤقت انسجام اعضای حزب وطن، نقیب صادق شاعر فرهیخته کشور، محمد آصف خواتی، انجنیر بشیر حسینی، انجنیر محمد داود اڅک، اسمعیل پولاد، داکتر شایسته، احمد شاه عبادی و مجتبی دستگیر نماینده حزب ملی فعالین صلح افغانستان صحبت کردند. (جریان مکمل سخنرانی ها در سایت نهضت آینده افغانستان نشر گردیده است).

رفقای گرانقدر،

نشست امروزی ما روی مسأله اساسی که همه ما و شما به آن برمیخوریم، میچرخد و آن مسأله تلاش در جهت ایجاد یک سازمان واحد به نماینده گی از زحمتکشان افغانستان در عرصه سیاسیست.

رفقا،

نهضت آینده افغانستان بیش از نه سال است که در رابطه با مسایل جدی جنبش چپ افغانی مبارزه خود را آغاز کرده است و در جریان همین ۹ سال توانسته است مسایل نوسازی جنبش چپ افغانی را با صراحت مطرح کند. بقیه در صفحه «۲»

تاریخ دیرین سال سرزمین ما گواهی میدهد که حرکت‌های دادخواهانه مردمی، خیزشهای دسته جمعی زحمتکشان علیه بیداد طبقات حاکم و جنبشهای مقاومت در برابر استیلاگران بیرونی، با تبارز شخصیت‌های راهنما و سازمانده همراه بوده اند.

نهضت انقلابی معاصر افغانی که زیر چتر جنبش جهانی سوسیالیستی و کارگری از میان تحصیلکرده گان پیشرو کشور سر بلند کرد به سرعت در وضعیت سیاسی کشور جا گرفت و چشم انداز تحولات بنیادی را به سود زحمتکشان پیش کشید. راه اندازان این نهضت، همه، علی الرغم عقبمانی وحشتناک اجتماعی - ایدئولوژیک جامعه، با شهامت عظیم انقلابی در برابر بیداد قد برافراشتند و مبارزه متشکل سازمانی را آغاز نهادند. نماینده گان واقعی و اصیل چپ امروز افغانی - که نهضت آینده افغانستان متشکل ترین بخش آنهاست - در برابر کارنامه ها و خاطرات هر یک از آن بانیان بی باک جنبش چپ انقلابی افغانستان، از جمله رفیق ببرک کارمل فقید، احترام عظیم به جای می آورند. تنها رفقای که امروز نیز به آرمانهای نسل اول جنبش چپ افغانی مبنی بر مبارزه علیه ارتجاع قرون وسطایی و امپریالیزم و رهایی انسان زحمتکش از زیر بار ستم و بهره کشی، وفادار مانده اند و با جدیت در راه نو سازی و تشکل نوین این جنبش تلاش و پیکار میکنند، شایسته گی نماینده گی از شهامت و روحیه رزمنده گی بانیان چپ افغانی را دارند و بس!

بقیه در صفحه « ۲۱ »

در این شماره: ۱- اعلامیه نهضت آینده در مورد تجلیل از شخصیت های فقید جنبش دموکراتیک افغانستان ، ۲- متن سخنرانی رفیق عبدالله نایبی در نشست تبادل نظر و بحث آزاد پیرامون وحدت... در کشور هالند، ۳- تدویر دومین جلسه کمیسیون مشترک برگزاری مجمع نیرو های چپ، دموکراتیک، مترقی و صلحخواه ، ۴- نامه نهضت آینده عنوانی سازمانهای چپ، دموکراتیک، مترقی و شخصیت های جنبش چپ، ۵- یک اردوگاه سوم و دیگر هیچ از یعقوب ابراهیمی، ۶- مشکلات اطفال در افغانستان از احمدی، ۷- مصاحبه آسمایی با رفیق ببرک ارغند، ۸- روزا لوکزامبورگ قهرمان زن جنبش انقلابی جهان از رفیق احمد شاه عبادی ۹- چرا سوسیالیزم، برگردان به دری توسط رفیق طارق پیکار ، ۱۰- پینتو آروپوهه از رفیق پوهاند داکتر مجاور احمد زیار

سخنرانی در نشست هالند (بقیه صفحه اول):

نهضت آینده افغانستان بیشتر از یک سال، پس از ارزیابیهای متواتر به این نتیجه رسید تا مجمع نیرو های چپ، دموکراتیک و مترقی را دعوت کند.

رفقای عزیز،

شما مطلع هستید که از بدنه حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در حدود سی سازمان و گروه یا حلقه جدا شده است ولی، اکثریت اعضای متعلق به حزب دموکراتیک خلق افغانستان و حزب وطن در این سازمانها متشکل نیستند.

در مجموع چپ افغانی، در وضعیت سیاسی کشور حضور ندارد. پس از فروپاشی حزب - دولت دموکراتیک، این چپ از صحنه تاریخ افغانستان رانده شد و به حیث یک نیروی متشکل دیگر تا به حال نتوانسته است که عرض وجود کند و حداقل در وضعیت سیاسی کشور مطالبات مربوط به اقشار فقیر و زحمتکش افغانستان را پیشکش کند. در چنین وضعیتی، در برابر هر کدام از عناصر چپ، مسأله اساسی تداوم مبارزه و ایجاد یک الترناتیف برای وضعیت مطرح است. ما با توان کمی که داشتیم - چه از نگاه ظرفیتهای انسانی و چه از نگاه امکانات عملی و مالی - تخنیک - در مقیاس وظایفی که برای خود تعیین کرده بودیم، توانستیم این مسایل را به صورت منسجم در برابر همه جنبش پیشکش کنیم.

رفقا، در مجموع از بازمانده های ح. د. خ. ا. سه گرایش اساسی متبازر شده است: یکی از این سه گرایش، گرایش اساسی چپ افغانی است که به اساس آرمانهای آغازین ح. د. خ. ا. مبارزه را از سر گرفته است. در چوکات این گرایش، نهضت آینده افغانستان، جایگاه اصلی را داشته و دارد. این گرایش عمده‌تاً روی مواضع طبقاتی و دفاع از زحمتکشان افغانستان در پیوند با جنبش جهانی مترقی، دموکراتیک و کارگری آهسته آهسته پا گرفت و امروز با سربلندی راه خود را ادامه میدهد.

با تأسف، بخشی از بیروکراسی حاکم داخل ح. د. خ. ا.، با راه یافتن به رهبری یکی دو سازمان، گرایشهای کاملاً راست، معامله گرانه و محافظه کارانه را در پیش گرفته است. در وجود حزب- دولت دموکراتیک خلق افغانستان، اگر از یک سو گرایشهای چپ انقلابی حضور داشت، بخشی هم به حیث یک بیروکراسی در این ساختار وجود داشت که با تأسف امروز هم در همان خط السیر حرکت میکند، یعنی، در رابطه با برنامه کلی ناتو و امریکا که خواهان ایجاد یک دولت مبتنی بر یک بورژوازی اداری است گام میگذارد. این بخش از جنبش چپ دیروزی تلاش دارد تا به حیث بورژوازی اداری و بیروکرات، به حیث ارتجاع نوین داخل این پروسه شود.

در بین این دو گرایش، یک گرایش عمومی دیگر وجود دارد که نوعی از ریبالیزم سیاسی، نوعی از تلاش در جهت یافتن راههای نسبتاً میانه بی را موعظه میکند که حداقل بتواند، در تحولات گویا کلی دموکراتیک کشور و در مسأله بازسازی افغانستان شریک شود.

تا آن جا که از تحلیل بر می آید، اکثریت رفقای ح. د. خ. ا. با آن که از موضع سهمگیری در دولت فاصله دارند، اما، علاقه مند اند که جنبش دموکراتیک افغانستان دوباره احیا شود. خصوصاً پس از چند سالی که از رویداد های سپتامبر میگذرد و دوره اول حاکمیت جهادی - ناتو در افغانستان به پایان میرسد، در همین مقطع علاقه مندی شدیدی وجود

دارد، که نیرو های دموکراتیک و مترقی بتوانند، در وضعیت سیاسی کشور حضور پیدا کنند. اکثریت رفقای ح. د. خ. ا. در یک حالت ناظر به سر میبرند و در پی آن اند که تا اگر امکاناتی به وجود بیاید که یک سازمان بزرگ سراسری متشکل شود و این ها هم مشمول همین پروسه شوند.

رفقا، از مجموع سی سازمانی که فعلاً وجود دارد، با تأسف، با تمام تلاشهایی که صورت گرفت، ما تا هنوز نتوانستیم در مقیاس رهبریهای آنها یک پلاتفورم واحد را که مورد قبول همه گان قرار بگیرد، تدوین کنیم و بپذیریم. جنجال عمومی بر سر این است که از نگاه سیاسی اختلافات شدید و آشتی ناپذیری وجود دارد. چپ جنبش که میخواهد راه آرمانهای ح. د. خ. ا. ادامه پیدا کند، نمیخواهد با ارتجاع جهادی و حاکمیت کنونی در معامله قرار بگیرد؛ از جمله سازمان ما!

رفقا، ما میخواهیم که واقعاً مطالبات خلق زحمتکش افغانستان و آرمانهای زحمتکشان افغانستان در یک سازمان سیاسی تبارز پیدا کند و سازمان سیاسی به حیث سلاح زحمتکشان در پروسه های سیاسی کشور شرکت کند.

پس از رایای پیشنهاد ما برای برگزاری مجمع نیرو های چپ دموکراتیک رفقا شاهد هستند که در ۱۹ اپریل سال گذشته (۲۰۰۸) جلسه بی در همین کشور (هالند) دایر گردید. تعداد زیادی از رفقا را دعوت کردند، سازمانهای مختلفی در این جلسه شرکت کردند. هویت آن جلسه امروز به کل رفقا آشکار است. در آستانه برگزاری همان گردهمایی، ما تلاش کردیم - بلی رفقا، ما تلاش بسیار جدی کردیم - که از آن فرصت استفاده شود و ما بتوانیم مسایل اساسی جنبش چپ افغانی را در همان گردهمایی مطرح کنیم. ما سه تن از رفقای خود را به کمیسیون مؤظف فرستادیم که در آن جا این مسایل را مطرح کنند. هدف ما این بود که اگر بتوانیم، مجمع نیرو های چپ و آن گردهمایی را به حیث دو تلاش در یک گردهمایی واحد متشکل کنیم. پیشنهاد رسمی ارایه کردیم، که ما حاضر هستیم کمیسیونهای هردو مجمع را مشترک بسازیم و یک جا به خاطر بحث درباره مسایل جنبش چپ در یک ساختار برویم و در یک گردهمایی شرکت کنیم. با تأسف که پیشنهاد ما در کمیسیون برگزاری گردهمایی ۱۹ اپریل مورد پذیرش قرار نگرفت آن هم به یک دلیل بسیار خاص که به ما گفتند: ما اصلاً نمیخواهیم که مسأله چپ در این جلسه مطرح شود. ما، اصلاً نمیخواهیم که چپ در چنین گردهمایی شرکت کند! این موضوع از طرف یک تعداد رفقای که در آن جا همه کاره بودند بسیار با صراحت به ما گفته شد.

رفقا، به دنبال آن تلاش، ما اعلامیه بی را نشر کردیم و ماهیت آن جلسه را افشا کردیم که در پشت آن گردهمایی اهداف دیگری به جز از وحدت جنبش چپ افغانی دنبال میشود. نهضت آینده افغانستان به همه رفقای که در خط آرمانهای حزب بودند هشدار داد تا هوشیارانه از این گردهمایی فاصله بگیرند. رفقا از نتایج اش کاملاً آگاه هستند که بالاخر نی تنها به وحدت جنبش نینجامید، بل معامله سیاسی پشت پرده بی بود که از آن یک تعداد از بیروکراتهای جدیدی که از بازمانده های جنبش سر زده اند، میخواستند بهره برداریهای سیاسی کنند.

رفقا، به دنبال آن رویداد، ما راه مجمع را از سر گرفتیم؛ ولی، ←

پیشنهاد ما این است رفقا که یک بار این مسایل را از پایین، یعنی از مجموع رفقای که فعلاً در صفوف تمام این سازمانها و یا خارج از این سازمانها علاقه مند از سرگیری یک مبارزه منسجم هستند مورد بررسی قرار بدهیم، مطرح کنیم و به یک توافق کلی و همه جانبه دست یابیم. وقتی که به چنین توافقی برسیم، مسایل عملی برگزاری کارکنگره کار ساده است. رفقا میبینند که همین اکنون در بین دو سازمانی که از نگاه کمیت سازمانهای جدی هستند، وقتی روند وحدت شان مطرح است، چی مشکلهای جدی در بین شان وجود دارد. چرا این وحدت در این موقع با این عجله مطرح میشود؟ و دلایل پشت پرده این قضیه در کجا است؟ چگونه میخواهند که جنبش غافلگیر شود؟ ما میخواهیم که تمام رفقای مربوط به جنبش چپ از این مسایل مطلع باشند و مورد بحث آنها قرار گیرند.

پروژه یی که ما داریم چنین است رفقا؛ میخواهیم در تابستان امسال مجمع نیرو های چپ، دموکراتیک، مترقی و صلحخواه را دایر کنیم. اگر تعداد کثیری از رفقا و کادریهای ورزیده جنبش در این مجمع شرکت کنند و پس از بحث ما بتوانیم به یک توافق برسیم، یک گام بسیار اساسی و جدی را برای سرنوشت کشور طی خواهیم کرد.

به همین منظور است، رفقای عزیز، که شما را امروز زیر این سقف دعوت کرده ایم تا بدانیم، نظر شما چی است؟ دیدگاه های شما چی است؟ آیا روشی را که ما در پیش گرفته ایم، روش دقیق است؟ آیا این امر به یک نتیجه سودمند و مؤثر برای اهدافی که در پیش داریم، خواهد رسید؟ یا برای تکمیل این پروسه نظریات دیگری دارید؟ این است رفقا موضوع مورد بحث امروز ما.

البته ما تا به حال دستاورد هایی داریم: یک تعداد از سازمانهایی که از بدنه ح. د. خ. ا. جدا شده اند در مجموع با طرحی که ما داریم، توافق دارند. تعداد زیادی از این سازمانها علاقه مند اند که در یک کنگره واحد شرکت کنند. البته از نگاه اصول وقتی که ما با یک تعداد از این سازمانها صحبت میکنیم، اختلافات بسیار کوچکی وجود دارد، ولی، ما زبان واحد نداریم، وقتی که زبان واحد چپ را ارایه میکنیم، میبینیم که در مسایل مختلف مواضع واحدی را مطرح کرده ایم و وقتی که بحث میکنیم، میبینیم، که تقریباً مواضع ما مشترک است؛ یعنی، کارهای جدی در پیش روی ما وجود دارد، هم از نگاه زبانی که چپ افغانی باید به وجود بیاورد و سؤ تفاهمهای ترمینولوژیک را رفع سازد و هم از نگاه محتوای برنامه هایی که ما در پیش روی خود داریم، باید یک خط واحد را دنبال کنیم.

رفقای عزیز!

شما هم با تجارب فردی تان و هم با روابط گسترده یی که دارید، لابد متوجه هستید که جنبش فعلاً به این نیازمند است که به طرف یک سازمان واحد حرکت شود.

این است رفقای عزیز، مسایلی که میخواستیم، با شما در میان بگذاریم. از توجه تان تشکر رفقای عزیز.

پس از گردهمایی ۱۹ اپریل، تلاشهای بسیار جدی صورت گرفت تا طرحهای ما را ناکام سازند. شروع کردند به تجرید سازمان ما، به حملات خارج از فرهنگ سیاسی، به تخریبات دشمنانه بسیار جدی. واضح است که ما در برابر این تخریبات مقاومت کردیم و مراجعه ما به طرف اعضای سالم اندیش جنبش بود. از آن به بعد رفقا، یک تعداد گرایشهای دیگر هم به وجود آمد که گویا خارج از طرح ما برای مجمع نیرو های چپ دموکراتیک طرحهای دیگری را ارایه کنند. یک تعداد از رفقا در شهر هامبورگ از سازمانهای مختلف - از جمله از سازمان ما - دعوت به عمل آوردند تا کار ایجاد یک سازمان مشترک را آغاز کنند. البته ما در آن پروسه ها شرکت کردیم و در سند نهایی که در آن جلسات تصویب شد موضوع ایجاد یک سازمان مترقی دموکراتیک چپ افغانی را به گُرسی نشانیدیم. ما با وضاحت یاد آور شدیم که باید تلاشها در جهت چنین هدفی صورت بگیرد در غیر آن ضرورت شرکت در چنین اقدامهایی وجود ندارد.

امروزه رفقا، وقتی که ما وضعیت سیاسی کشور را مورد تحلیل قرار میدهیم، نباید منتظر باشیم که با تحولات تازه یی که در سطح جهانی، به خصوص در ایالات متحده آمریکا به وجود آمده، استراتژی کلی ناتو در مورد افغانستان و حاکمیتش دگرگون خواهد شد.

یک تعداد از رفقای ما دلبنسته این بودند که ممکن است در اثر فقدان کادر بیروکراتیک حاکمیت، به این ها مراجعه شود و این ها میتوانند در مقامهای بسیار کلیدی حاکمیت جا بگیرند. البته انتظارات آنان واهی و بی فرجام خواهند ماند.

امروز روی مسأله یی که میخواهیم توجه رفقا را متمرکز بسازیم، این است، که ما چگونه میتوانیم از همین وضعیت، حرکت ایجاد یک سازمان واحد مترقی چپ را سرعت ببخشیم؟ پیشنهاد ما برای مجموع جنبش این است که ما باید مسایل اساسی این جنبش را یک بار به صورت دسته جمعی مورد تحلیل قرار دهیم. این امر در همین گونه مجمعی که ما تدویر آن را پیشبین هستیم امکان پذیر است. طرحی است که مجمع در چهار سیمینار تقسیم شود و در این سیمینارها - البته با آماده گیهای قبلی - مسایل مربوط به پلاتفورم واحد، مورد بررسی قرار گیرد و مسایل مربوط به ساختار سازمان بعدی به تحلیل گرفته شوند و در پایان مجمع بتوانیم به یک پلاتفورم واحد مرامی و تشکیلاتی دست یابیم و از آن طریق بتوانیم یک کنگره سازمان سراسری را دعوت کنیم.

این است رفقا، پروژه یی که ما از یک سال بدین سو برایش مبارزه میکنیم. چرا ما تلاش داریم که این مجمع دایر شود؟ رفقا، حتماً به این پدیده بر خورده اند که هستند کسانی که در زیر سقفها کمونیستها هستند؛ در محافل عروسی یا شب نشینها اظهار میدارند: "ما کمونیستها هستیم؛ ما انقلابیون هستیم و ما یک ذره هم از این مواضع عدول نمیکنیم." ولی وقتی مواضع سازمانی آنها را میبینیم، متوجه میشویم که با آن موضعگیریهای فردی شان از زمین تا آسمان فاصله دارند: دیگر برایشان موضوع چپ و مسایل مربوط به زحمتکشان و مبارزه طبقاتی و حضور نماینده گی سیاسی زحمتکشان در وضعیت سیاسی کشور، اصلاً مورد بحث نیستند!!

نهضت آینده افغانستان به این باور است که دیگر دوران رکود چپ افغانی به سر رسیده است و باید با شهامت سیاسی به مسؤولیتهای عظیم فردای مان بیندیشیم. مردم در انتظار نیروهای صدیق سیاسی خود اند. باید به این انتظار پاسخ مثبت داد و راه ایجاد الترناتیف سیاسی را برای کشور باز کرد. هیچ نیروی بالقوه دیگری به جز چپ دموکراتیک افغانی وجود ندارد که بتواند سکان تحولات مترقی سیاسی - اقتصادی را به دست گیرد.

توضیح های رفیق نایبی، پس از سخنرانی حکیم روان و صدیق وفا:

تشکر وفا صاحب،

در آغاز میخواهم در رابطه به مسأله پناهنده گان در هالند، مکث کنم. رفقای ما - قسمی که وفا صاحب گفتند - در تمام اقداماتی که از طرف کمیته دفاع از پناهنده گان هالند مطرح شده، وسیعاً شرکت کرده اند. ما خود را مشمول پروسه دفاع از رفقای که در وضعیت ناگوار قرار دارند، میدانیم و در عمل هم در این پروسه شرکت کردیم. من، شخصاً در اثر تقاضای رفقا، موضوع پناهجویان را از طریق فرکسیون چپ پارلمان اروپا، به ریاست پارلمان اروپا انتقال داده ام؛ یعنی صدای رفقا را تا جایی که ما در عرصه همبسته گیهای بین المللی امکان داشتیم بلند کرده ایم و وعده داده ایم که تا جایی که دست ما برسد و امکانات داشته باشیم این موضوع را دنبال میکنیم.

حال می آیم روی بعضی مسایل بسیار جدی که شما مطرح کردید. خوب است که کمی بحث باز شود و من از این جا شروع میکنم، که ما در نشست که در خانه رفیق وفا دایر شده بود و یکی از آغازین نشستها بود، با بسیار خلوص نیت شرکت کردیم. در آن صحبتها که با یکی از رفقای رهبری ح.د.خ. صورت گرفته بود - هنوز نهضت فراگیر وجود نداشت - به ما توضیح داده شد که یک سازمان یا یک نهضت ایجاد میشود که از مارکسیستهای افغانستان گرفته تا بخشی از مجاهدین مترقی را در خود متشکل میسازد و این، راه را به طرف تحولات بعدی در کشور باز خواهد کرد. ما در جریان صحبتها، تأکید میکردیم که باید جنبش چپ افغانی احیا شود. در آن جا ما به هیچ وجه کدام توافقی نکرده بودیم که گویا با بخشی از مجاهدین در یک سازمان داخل میشویم. پس از آن مذاکرات ما یک اعلامیه نشر کردیم، زیر عنوان "ما راه زحمتکشان را برمیگزینیم". در این اعلامیه ما هیچ کسی را رفقا، نی ارتجاع نوین نامیدیم، نی گفتیم که فلان رفیق مربوط ارتجاع نوین است، ولی، به جنبش هوشدار دادیم که ممکن گرایش ارتجاع نوین تبارز کند - و بعداً دیدیم که تبارز هم کرد. رفقا، میبینند که تقریباً شش- هفت سال از آن نشست میگذرد؛ گرایشهای مختلفی در بین بازمانده های جنبش شکل گرفت. در آن جا ما از نگاه مواضع طبقاتی برگزیدن راه زحمتکشان را مطرح کردیم، یعنی احیای سازمان باید متعلق باشد به اقشار و گروههای زحمتکش جامعه افغانی. ما به هیچ وجه خواستار این نبودیم که از مارکسیستهای افغانستان گرفته تا بخشی از جهادیها در یک سازمان که هنوز معلوم نبود زیر کدام پروژه، کدام اساسنامه و کدام مرامنامه شکل میگیرد، متشکل شوند. صرف مسأله همان طور مطرح شده بود. ما از آن نی زیاد گفته ایم و نی زیاد توافق کرده بودیم. ما مواضع خود را بسیار آشکار برای این که سو تفاهم صورت نگیرد، طی یک اعلامیه نشر کردیم. ما وفادار به همان اعلامیه هستیم، تا امروز هستیم و خواهیم بود، که ما راه زحمتکشان را دنبال میکنیم و هیچ گونه معامله یی با نیرو های جهادی، با نیرو های ارتجاعی نخواهیم کرد.

ارتجاع نوین به حیث یک مفهوم جدید که ما مطرح کردیم، - مثل مفاهیم دیگری که برای نوسازی جنبش مطرح کردیم - به هیچ وجه به شخص این یا آن رفیق دیروزی ما تکیه نمیکرد. ما مجموع گرایشی را که میتوانست، این موضعگیری را مطرح کند، به حیث ارتجاع نوین مطرح

کردیم. این که تشخص این مفهوم به کی تکیه کرد، این به ما تعلق ندارد، به همان کسانی تعلق دارد که مشمول همان گرایشها شدند.

رفقای عزیز،

سازمان ن. آ.ا. را "خودمحمور" گفتن، کمی دور از انصاف است. اگر همین سازمانهای دیگر، به خصوص همین دو سازمان که میخواهند وحدت کنند، امروز مرامنامه و اساسنامه سازمان ما را بپذیرند، ما سر سوزن ادعای رهبری سازمان واحد را نداریم. اگر محتوای اساسی سیاسی طبقاتی اسناد ما را میپذیرند، ما به حیث سربازان انقلابی در سازمان واحد شرکت میکنیم. من، شخصاً سر سوزن ادعای این را ندارم که این سه سازمان وحدت کنند و من رهبر این سه سازمان شوم.

رفقای عزیز،

مبارزه یی را که ۹ سال پیش با چند رفیق معدود شروع کردیم و با جدیت دنبال می کنیم فقط بر اساس وضعیت عینی کشور و قانونمندی تاریخی این مبارزه به خاطر تبارز دادن مطالبات زحمتکشان در عرصه سیاسی مبتنی بود؛ ما هیچ هدف دیگری نداشتیم. شما، رفقا، در اسناد ما میخوانید که ما برای تعمیم و اجتماعی ساختن معرفت، ثروت و قدرت مبارزه میکنیم. ولی شما شاهد هستمید که بعد اساسی فعالیت سازمان ما پخش اندیشه است. ما میخواهیم اندیشه های واقعی چپ را اشاعه بدهیم. رفقا هیچ گاهی نشنیده باشند که رهبری نهضت آینده افغانستان یا رفقای ما به خاطر گرفتن کرسی به این یا آن مقام مراجعه کرده باشند؛ ما در رابطه با انتخابات پارلمانی با بسیاری از سازمانها توافق نداریم. به ما میگویند که لنین در دومای تزاری شرکت میکرد، بلشویکها در آن شرکت میکردند، ما هم میرویم از تربیون این پارلمان استفاده میکنیم. ما این تحلیل را ارایه کردیم که این انتخابات به هیچ وجه با آن انتخابات همسان نیست. در شرایط سیاسی که هفتاد هزار قوای خارجی در کشور وجود دارند و جهادهای قرون وسطایی حاکمیت دارند و میخواهند از طریق این نوع انتخابات یک سیمای دموکراتیک برای خود بتراشند، شرکت کردن در انتخابات مشمول شدن در بازی ارتجاع است. ما رفقا را متوجه این نوع خطر ساخته ایم که نباید در این پروسه شرکت کنیم و امروز معلوم است. رفقا، شرکت این رفقا در ارگانهای حاکمیت نی تنها بر این که کار سودمندی را نتوانستند به نفع مردم افغانستان انجام دهند صحنه گذاشت، بل که خود شان مشمول همین پروسه ها شدند و برای یک دولت کاملاً ضد دموکراتیک که قانون اساسی تیپ توتالیتار دارد و هیچ کسی خارج از اسلام نمیتواند در داخل کشور فعالیت کند، خدمت کردند. ما روی این نکته تکیه میکردیم که چپ افغانی باید استقلال هویتی خود را حفظ کند. تا وقتی که به حیث یک نیروی مستقل مشمول وضعیت سیاسی نمیشود، هرگونه اتحاد بازی پیش از وقت است. این یک امر واضح است: ارتجاع میخواهد که از گروههای مختلف ما استفاده کند و در وضعیتی که تناسب قوا کاملاً به نفع ارتجاع قرون وسطاییست، گروههای کوچک ما چی کرده میتوانند؟ تناسب قوا را برهم زده نمیتوانند، به جز این که به حیث نیرو های کوچک ریزرفی یا "اقداماتی" آن ها مورد استفاده قرار بگیرند. چنین است تحلیلهای ما. از همینجاست که سر وحدت جنبش چپ، یگانه گی ←

واحد میرسیم. وقتی پلاتفورم واحد را همه ما پذیرفتیم، میرویم به طرف کنگره؛ کدام این طرحها خود محوری است؟ ما از پیش نمیگوییم که در این کنگره کی رهبر سازمان باشد. رفقا با تجربهٔ چهل سالهٔ انقلابی شان میتوانند به طور دموکراتیک شایسته ترین رفیق را از بین خود انتخاب کنند. ما صادقانه و رقیقانه برای تان میگوییم که به جز همین هدف، هدف دیگری برای ما وجود ندارد.

وقتی که اسناد مرامی و اصولی ما واقعاً متکی باشد به منافع زحمتکشان افغانستان و مورد قبول تمام مبارزان قرار بگیرد، ما هم به حیث سپاهیان در آن شرکت میکنیم.

در این جای شکی نیست، رفقا - و این یک امر طبیعیست - که تعدادی که در رأس سازمانها قرار گرفته اند، علاقه مند این هم هستند که سازمانهای کوچک شان به سازمانهای بسیار بزرگ تبدیل شود. رفقا ما به خاطر همین مراجعه میکنیم به تک تک رفقای دیروز وفادار به آرمانهای ح. د. خ. ا. که بیاید در یک مجمع مسایل را مطرح میکنیم، دسته جمعی، بدون تشکیلات امروزه، میرویم به طرف یک ساختار جدید. اگر فکر

میکنید که از این کرده راه بهتری وجود دارد، شما آن را نشان بدهید، ما کاملاً حاضر هستیم که با سازمانهای دیگر بحث کنیم، رسماً بحث کنیم، اما، نی زیر سقف محافل و شب نشینیها، بل در بیرون! پیش از پیش آجندای معین را نشر میکنیم تا همه بفهمند که در روی چی مسایل ما بحث میکنیم. ما باید بحثهای خود را به تمام جنبش علنی اظهار کنیم. نی این که ما در پشت سر معامله کنیم که بیاید کُرسیها را بین خود تقسیم میکنیم!! ما آماده هستیم تا سر مسایل اساسی، رو در رو، بحث کنیم. سایتها وجود دارند، با هم به بحث مینشینیم و بحث را به اطلاع کُل جنبش میرسانیم. ولی، این را نمیپذیرند، رفقا! پرابلیم ما در همین جاست. ما همین حالا با یک تعداد از سازمانها در داخل و خارج در مذاکره هستیم. تمام تلاش ما این است که یک سازمان واحد ساخته شود. اتحادها رفقا، مثل اتحاد شمال به سود ارتجاع تمام میشود. تا زمانی که نیروهای پراکندهٔ چپ را به حیث یک نیروی مستقل سیاسی تبارز ندهیم، آنها از پراکنده گی ما بهره برداری خواهند کرد. این تحلیل سیاسی ماست، و از همینجاست که ما بسیار علاقه مند این هستیم که وحدت صورت بگیرد، وحدت نیروهای چپ و رفقای وفادار به آرمانهای ح. د. خ. ا. سنگ اندازی یک تعداد از رهبران گذشته کاملاً مشهود است؛ اینها به هیچ وجه علاقه مند این نیستند که چهره های دیروزی خود را از دست بدهند. ولی چه باید کرد؟ ما به هیچ وجه بی احترامی در برابر این رفقا نمیکنیم. آخرین اعلامیه یی را که دربارهٔ تجلیل از شخصیتهای جنبش، خصوصاً رهبران فقید، نشر کردیم، انعکاس دهندهٔ همین برخورد ماست. احترام تمام شان نزد ما یک سره حفظ است. ولی از احترام تا کیش شخصیت فاصله زیاد است.

برخی رفقای ما برایم تلفونی میگویند: ما کمونیستها هستیم؛ من برای شان گفته ام که چگونه کمونیست هستید که در وحدت شمال شرکت میکنید؟ اگر کمونیست هستید، بیاید با هم صحبت کنیم. میگویند: "شرایط داخل کشور را باید در نظر بگیرید." ولی تا آن جا که ما اطلاع داریم در آن جا اکثریت رفقا میگویند: ما همان رفقای انقلابی هستیم، همان راه حزب دموکراتیک خلق افغانستان را ادامه میدهم. یعنی تقریباً ←

اش و ظهورش در وضعیت سیاسی کشور تکیه میکنیم. چرا ما مجمع نیروهای چپ را پیشنهاد میکنیم رفقا؟ چرا اینها در آن شرکت نمیکنند؟ برای این که ما میخواهیم، که در وقت بحث، ماهیت سازمانی را که بعداً میخواهیم بسازیم، آشکار شود و اینها نمیخواهند. ما میخواهیم که در بحث جدی بنیادی با هم شرکت کنیم و از آن طریق مرامنامهٔ جنبش را برون بکشیم. وقتی که ما میگوییم، دولت باید متکی به منافع مردم افغانستان و طبقات زحمتکش باشد، به ما میگویند، که چرا طبقه را می آورید؟ دیگر مبارزهٔ طبقاتی تمام شده، صرف مسایل ملی مطرح است، ما باید بر سر منافع ملی تکیه کنیم، ما در این جا میگوییم، نی رفقا "منافع ملی" فعلاً یک سره در اختیار ارتجاع حاکم است. ما باید منافع طبقات زحمتکش را مطرح کنیم. اختلاف بسیار جدی است، ما اصلاً با طرح منافع ملی در همین وضعیت سازگار نیستیم.

رفقای عزیز، شما مطلع هستید که بودجهٔ دولت افغانستان یک میلیارد دالر است؛ یک میلیارد دالر، تقریباً هفتصد میلیون یورو میشود. هفتصد میلیون یورو برابر است با دوسال بودجهٔ شفاخانه یی که من در آن کار میکنم. شما چطور میتوانید یک کشور چنین ویران را با سی میلیون باشندهٔ فقرزده اش با هفتصد میلیون یورو بازسازی کنید؟ تمام این پروژه ها همه خاک زدن در چشم مردم است. چرا ما مشمول این پروسه ها شویم؟ بیاید که ما این مسایل را روی میز بریزیم. چرا بازی این قضیه را بخوریم که ما با هفتصد میلیون یورو میتوانیم برای اقشار غریب جامعه چیزی برسانیم، چی را رسانده میتوانیم؟ ملل متحد در تحلیلهای خود میگوید، اگر آهنگ رشد افغانستان ده درصد درسال باشد، تا سال ۲۰۲۰ دولت افغانستان صرف توانایی این را پیدا میکند که بودجهٔ پلیس خود را تمویل کند.

در این جا رفقای عزیز زنده گی میلیونها هموطن فقیر ما هیچ مطرح نیست، هیچ یک از این قضایا مطرح نمیشود. در این جاست رفقای گرامی که اختلافات شکل میگیرند، ولی چرا از بحث میگریزند؟ ما به همهٔ رفقا مراجعه میکنیم که وقتی آرمانهای آغازین حزب دموکراتیک خلق افغانستان را مطرح میکنید، یک مرتبه، برنامهٔ عمل ح. د. خ. ا. را پیش چشم بیندازید، سر تا پای آن زحمتکشان بود، طبقات محروم بود، مبارزه برای رفع استثمار بود، رفع خشونت طبقات حاکم بود؛ کدام یک از این شعارهای بنیادی یک بار دیگر از سر گرفته شده است؟ رفقا یکی اش هم نیست! ولی ما زیر مفاهیم بسیار کُلی "بازسازی" و "دموکراسی" که حالا مد روز است و آنها را میکانیزمهای بین المللی در اختیار ما قرار میدهد تفکر میکنیم! بازسازی افغانستان! کدام بازسازی؟ دموکراسی! رفقا میفهمند که امروز داشتن چند تلویزیون مبتدل و چند صد نشریه یی که به طور انارشیک در افغانستان نشر میشوند و محتوای شان در مجموع در اختیار ارتجاع قرون وسطایی است، دموکراسی مطبوعات نیست. دموکراسی واقعی همین است، که وقتی یک جوان مقاله یی را از انترنیت چاپ میکند به مرگ محکوم میشود و امروز به بیست سال حبس محکوم شده است؟ ما چرا بازی این گپها را بخوریم؟ ما اگر نیروی سیاسی منسجم نیستیم که بتوانیم در سیاستهای کشور اثر گذاری کنیم، حداقل به حیث یک نیروی روشنگر باید این مسایل را برملا بسازیم.

خلاصه رفقای عزیز، از همینجاست که ما به همه رفقا مراجعه میکنیم که بیاید در یک مجمع بزرگ با هم شرکت میکنیم و به یک پلاتفورم

نمیتوانیم ولی، این که در زیر این سقف با همین آرامش و همین جدیت بین خود صحبت میکنیم یک دست‌آورد بزرگ است. من، همین حالا رفقا، هیچ احساس نمیکم که ما در یک جلسه حزبی نباشیم. از دیدگاه من جلسه حزبی همین است. جلسه حزبی این است که با همین شفافیت و صداقت رفقا نظریات خود را ابراز میکنند و تحمل گوش کردن را داریم و میبینیم که کدام حرف رفیق دقیق است، در کجا ممکن است که کاستیهایی وجود داشته باشد و چرا چنین کاستیها وجود دارد. تنها به این بسنده نکنیم که به رفیق بگوییم که گپ شما درست نیست. نی، عاملش را باید پیدا کنیم. برای این که میبینیم که در اراده رفیق ما یک اراده انقلابی وجود دارد؛ اراده یی است، که میخواهد به نفع اکثریت مردم افغانستان عمل کند. پس مشکل در جای دیگر است. مشکل این است که در درون ح. د. خ. ا. بحث سازنده و رفیقانه نشد. ح. د. خ. ا. حزب وطن تیوریسنهای خود را نداشت، ایدیالوگهای خود را نداشت که بتواند این مسایل را به صورت همه جانبه در جلسات عام تبارز و توضیح بدهد.

رفیق رهی با طرح موضوع **برگشت به مبدا** دقیقاً توضیح دادند که منظور برگشت به گذشته نیست که ما از سر حزب وطن را با همان اساسنامه و برنامه اش از سر بسازیم، نی، ولی محملهای انسانی حزب وطن وجود دارند؛ خود حزب وطن برای همیشه به تاریخ افغانستان تعلق دارد ولی تمام پراتیک اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و مبارزاتی که حزب دموکراتیک کرده است در ساختار امروزی جامعه افغانستان؛ نابود نشده است. همین که ما و شما در زیر یک سقف جمع هستیم، جزیی از این ساختار است. ما هستیم ولی، حزب وطن به حیث یک سازمان سیاسی دیگر کاملاً به گذشته تعلق دارد. اگر ما میخواهیم چیزی از حزب وطن را اعاده کنیم، باید بر اساس مسایل امروز خود اعاده کنیم؛ چی مانده؟، تنها محملهای انسانیش مانده. ولی، دیگر چی مانده؟ اندیشه های بنیادی آن حزب مانده که همانا رجوع به طبقات محروم است. اگر این خصلت اساسی سازمان سیاسی را از آن بگیریم، دلیلی برای مبارزه نمی ماند. من هیچ ضرورت این را نمیبینم که بروم در حزبی که برای انسان زحمتکش مبارزه نکند عضویت پیدا کنم. نیروهای دیگری وجود دارند که این کار را میکنند. اگر رجوع اساسی ما به خلق زحمتکش افغانستان نباشد، کدام منافع ملی موضوع مبارزه ما خواهد بود؟

رفقا آیا امروز حضور قوای ناتو مشمول منافع ملی افغانستان نیست؟ آیا نبود این قوا افغانستان را به پاکستان متعلق نخواهد ساخت؟ این مسایل قابل بحث اند. آیا باید ترجیح داد که حاکمیت طالبی - پاکستانی بر افغانستان باشد؟ تناسب قوا طوری است که در نبود هفتاد هزار قوای بیگانه چنین خواهد شد. آیا باید همین حالا این شعار را پیش کشید؟ چند شب پیش با یکی از رفقای بسیار ارجمندی که از اساسگذاران ح. د. خ. ا. است، صحبت داشتم. وی گفت، رفیق نایی من با همه گپهای تان موافق هستم، مگر یاد تان نرود که امروز تضاد اساسی جامعه افغانی، تضاد بین مردم افغانستان و قوای خارجیت. من، در گپ اش دویدم و گفتم چطور میتوان که افغانستان امروز را خارج از ارتجاع حاکم امروزش مطرح کنیم؟ ممکن نیست، مجبوریم که این تضاد را در نظر بگیریم یعنی، این طور نمیشود، که باید تمام قوای ما علیه ناتو و امپریالیزم بسیج شود و یک بار که خارجیها از کشور بیرون شوند، باز مبارزات داخلی خود را از سر

همه میخواهند همان راه را ادامه بدهند. پس **کدام میکانیزم را پیدا کنیم، که همان راه ادامه پیدا کند؟** ما چیز دیگری پیدا کرده نتوانستیم به جز این که بگوییم که رفقا این است طرح "مرانامه حزب مردم افغانستان" با اساسنامه اش. نظریات تان را بدهید، میتوانیم بر اساس آنها یک کنگره را دعوت کنیم. تعدادی از تخریبکاران گفتند که اینان میخواهند حزب کمونیست افغانستان را بسازند. ما آن پروژه را کنار گذاشتیم و گفتیم، خوب است میکانیزم دیگری را که مجمع نیرو های چپ است جستجو کنیم. همه میتوانند در آن شرکت کنند و هر رفیقی که نظری دارد در آن جا ارایه کند. به این خاطر بود که ما سایت و نشریه آینده را در اختیار رفقا قرار دادیم که بیابید در این بحث شرکت کنیم و برویم به طور عملی تعداد قابل ملاحظه یی از رفقا را از تمام جریانهها، از تمام بخشهایی که وجود دارند و میتوانند ممثل واقعی یک حرکت چپ باشند، در زیر یک سقف جمع کنیم؛ میکانیزمهای عملی اش را نیز در نظر گرفتیم. اگر رفقا کدام اقدام سحرآمیز دیگری را بلد هستند، آن را برای ما بگویند، که همان را پیش بگیریم و برویم به سوی ساختن چنین سازمانی. ما راه حل دیگری نداریم رفقا، این هایند پیشنهاد های ما؛ بحث کنیم، به توافق برسیم و برویم به طرف یک ساختار.

در مورد سیاستها و پدیده های طبقاتی و غیر طبقاتی در افغانستان امروز باید گفت که اقدامات ناتو در مجموع ماهیت طبقاتی دارند. به طور نمونه انجو ها را در نظر بگیریم؛ انجو ها به حیث سیستمی عمل میکند که نگذارند انفجار های اجتماعی صورت بگیرد. انجو ها در تمام شوون اجتماعی ما داخل شده اند، و میخواهند گونه یی از اقتصاد فاسد را بسازند که جلو تبارز دسته جمعی خشونت‌های مردمی و اجتماعی را بگیرند. این جزیی از سیاستهای طبقاتیست که از یک لابراتوار جدی بیرون میشود و میخواهند، کشورهای مثل افغانستان را همین طور بچرخانند. به این اساس رفقا ببینید، اگر ما بحث نیرو های چپ را راه بیندازیم، باید این مسایل خود را حل کنیم و من یقین دارم که حل میشوند. ما اگر معتقد به آرمانهای حزب وطن هستیم، چطور امکان دارد که کنفرانس بُن را که پیامد فروپاشی حاکمیت حزب وطن بوده، طبقاتی ندانیم. تمام ارتجاع جهانی علیه حزب وطن صف آرایی کرد و ارتجاع قرون وسطایی را بر مسند قدرت نشاند؛ این طبقاتی نبود؟ واضح است، که بود. این است یک نمونه بسیار بارز از این که واقعاً رفقا، ما و شما نیازمند این بحثها هستیم؟ **رفیق رهی** گفتند که: ما باید گذشته سیاسی خود را نقد کنیم. نی تنها گذشته سیاسی خود را بل گذشته ایدیالوژیک خود را نیز باید نقد کنیم. ایدیالوژیک، به معنای این که ما را در چارچوب چند تا اندیشه خشک نگه کرده بودند و تفکر باز، تفکر دینامیک و تفکر سازنده را که ما آن را "مارکسیزم نقاد" میگوییم، از ما گرفته بودند. رفقا ببینید، در دوران حاکمیت چهارده ساله ما، رفقای نظامی ما مصروف جنگ بودند، رفقای دیگر مصروف گرداندن ادارات دولتی بودند. در آن مقطع به کدام رفیق کتاب درست مارکسیستی رسیده بود که مطالعه کند؟ به هیچ کس نی. یکی از فاجعه هایی که بر سر حزب ما آمد این است که ما چنان در پراتیک انقلابی غرق شدیم که تفکر و ابعاد اندیشه یی و تیوریک جنبش کاملاً از دست ما رفت و به همین دلیل است که امروز به فقدان تحلیل مواجه هستیم. مسایل را مورد تشخیص و تحلیل درست قرار داده

این نبود، که گویا رفیق نجیب بگوید، دیگر ما پشت منافع زحمتکشان افغانستان نمیگردیم. این مساوات را در این قضیه کی وضع کرده است؟ با قضایای افغانستان برخورد ایدئولوژیک نکردن، به معنای آن نبود، که از منافع زحمتکشان افغانستان دست بردار شود. این چنین نباید خواندش! مسایلی از این قبیل قابل بحث بودند و ما این بحث را با دو مثال بسیار بارز آغاز کردیم. ببینید، اگر ما همین بحث را با همین فضای رفیقانه انکشاف بدهیم، ما را به طرف ساختن یک سازمان واحد میکشاند.

رفقا، خوب فعلاً سازمان نداریم، اما برخیها میگویند که حزب وطن دیروز را به حیث یک ذهنیت امروز خود احیا کنیم، چون حزب در ذهنهای ما وجود دارد و خانواده دیروز داشتیم، پس بیایید که رفقا همین خانواده را احیا کنیم. یا به شکل دیگری بگوییم که نی رفقا، از آن وقت تا حالا ما یک سلسله پرابلمهایی دیگری داریم؛ بیایید که همه اش را مورد بحث قرار دهیم. آهسته آهسته زبان جدید چپ خود را ایجاد کنیم. مفاهیم را دقیق بین خود تعریف کنیم و روی یک پلتفرم واحد مورد قبول برای همه گی اتکا کنیم، که تفسیر واحد داشته باشد. نی این که بازهم در آن مفهوم ایدئولوژی را بیآوریم، شما از ایدئولوژی یک تفسیر کنید و من از آن تفسیر دیگری کنم. من به عنوان تیوری مارکسیستی بگیرمش، شما به حیث مجموعه یی از نصوص و دگمها و رفقای دیگر به معنای "آگاهی کاذب". این کارها را باید بکنیم رفقا! من یقین کامل دارم که ایجاد یک سازمان واحد ناگزیری تاریخ خواهد بود.

صحبت رفیق نایبی، پس از سخنرانی محمد آصف خواتی، بشیر حسینی، داود اُخک، پولاد، داکتر شایسته، مجتبی و عبادی

غیرحزبی یک چیز قانونمند بود؛ چون اگر برگردیم به خود ح. د. خ. ا. و حزب وطن، ملاحظه خواهیم کرد که در بین همان حزب هیچگونه اتفاق نظری وجود نداشت، نگرش واحدی در باره مسایل وطنی ما وجود نداشت و در همان مقطعی که ما در حاکمیت قرار داشتیم، اگر قدرت دولتی را از ما میگرفتید، باید از هم میپاشیدیم. از این جاست رفقا که کار ساختن سازمان جدید چپ دموکراتیک باید کاملاً از نو آغاز شود، یعنی رفقای که میگفتند که ما قالب دیروزی را داریم، یا به هر صورت یک حزب وجود داشت و اینک کافی است تا ما دوباره به همان اصول برگردیم تا همان سازمان ساخته شود، متوجه میشوند که به هیچ وجه آن طور نیست؛ ما هنوز نتوانسته ایم مسایل بسیار اساسی را بین خود حل کنیم، حتا نتوانسته ایم آنها را دقیق مطرح کنیم. آیا میشود مسایل ملی در گام اول و مقدم از دیگر مسایل مطرح شوند؟ راستی "تفکر ملی" چیست؟ آیا "ایدئولوژی ملی غیر طبقاتی یا فراطبقاتی" وجود دارد یا خود نوعی "ایدئولوژی طبقاتی" است که از سوی حاکمیت کنونی و تکنوکراتهای وابسته به آن برای تصاحب تمام درآمد های ملی موعظه میشود؟ ما باید به طور همه جانبه و با خونسردی روی تمام این مسایل بحث رفیقانه و تحلیلی کنیم.

یک سال پیش با یکی از اعضای چپ پارلمان ایتالیا که رییس کمیسیون دفاع آن مجلس بود ملاقات داشتم. او به من گفت: ما میتوانیم در اروپا، در پارلمان اروپا، صدای چپ افغانی را قسمی به گُرسی بنشانیم که مشمول پروسه های بازسازی افغانستان شود. من، ناگزیر بودم، که بگویم، نی رفیق، این جا ۳۰ سازمان است؛ ما هنوز نتوانسته ایم متشکل شویم، زیرا ←

بگیریم. ببینید، رفقا، در ظاهر امر این گپ دقیق است، البته ما این کار را باید بکنیم و شرایطی را به وجود آوریم که زمینه برگشت قوای ناتو را فراهم سازد ولی اگر در این جا صرف به برون کردن قوای ناتو بسنده کنیم و تحلیل ما همین جا متوقف شود، مسایل بنیادی آینده نزدیک افغانستان را فراموش میکنیم. از نگاه سیاسی، راه باریکی که امکان دارد نیرو های چپ از آن بهره برداری کنند، همین موقعیتیست که فعلاً قوای خارجی در کشور وجود دارد. اگر ما به نام منافع ملی، در دام ناسیونالیزم کور بیفتیم آیا عملاً به سود سیاهترین نیرو های ارتجاعی کار نخواهیم کرد؟ اینها مسایلی اند که باید بین خود مورد تحلیل قرار دهیم و سیاستگذاریهای ما باید بسیار دقیق باشند.

تا وقتی که یک سازمان چپ در وضعیت سیاسی حضور پیدا نکند، منافع مردم افغانستان تضمین نخواهند شد! بازهم شاید بگویند، چرا چپ؟ چپ را تنها به مفهوم مارکسیستی و کمونیستی نباید گرفت. ببینید اگر ما و شما حالا سر تعاریف برنگردیم و دریافت خود را از مفهوم "چپ" یک سان نسازیم واضح است که به تناقضگویی میرسیم و اختلافات بسیار مصنوعی بین ما ایجاد میشود. بلی اگر برنامه همان حزب وطن دیروز ما دقیق خوانده شود، در همان مقطع واقعاً یک برنامه چپ بود. حزب در همان مقطع، با درنظرداشت شرایط کشور، به خاطر حفظ دستاوردهایی که وجود داشت - و بعد دیدیم که چطور از دست رفتند - برنامه مقطعی خود را پیش کشیده بود. وقتی که رفیق نجیب در آن موقعیت و از آن منبر گفت که ما دیگر برخورد ایدئولوژیک نمیکنیم، به هیچ وجه به معنای

رفقای عزیز، ما امروز با سربلندی میتوانیم بگوییم، که دعوتی را که از شما کرده بودیم، به یک پیروزی تبدیل شده است؛ به چی معنا؟ مسایلی را که امروز ما این جا مطرح میکنیم، مسایل ساده نیستند. آن مجمع نیرو های چپ، دموکراتیک، مترقی و صلحخواه را که ما میخواهیم در زیر یک سقف برگزار شود، همین امروز شروع شده است؛ آن مجمع در ظاهر و در عمل همین است! ببینید، چقدر ما تناقض دیدگاهها، تفاوت نگرشها و تحلیلها داریم و برای بیرون رفت از وضعیت کنونی جامعه افغانی راههای کاملاً مختلف را پیشنهاد میکنیم. میبینیم که دیدگاههای ما در مورد منافع ملی، مسایل طبقاتی، حضور قوای خارجی، حضور ارتجاع قرون وسطایی، چگونه گی پیوند جنبش چپ با این نیروها روشن نیست، رفقا؛ هیچ کدامش روشن نیست! بعضی رفقا میگویند که ما اول مسایل ملی را حل کنیم، یعنی قوای خارجی را از کشور بیرون کنیم، بعداً مسایل دموکراتیک، منافع زحمتکشان، منافع مردم، دولت دموکراتیک و این ها را مطرح میکنیم.

رفقا، این به معنای آن است که ما هنوز مسایلی را که برای مجموع نیرو های مترقی در همین مقطع مطرح اند، نتوانسته ایم درست تشخیص بدهیم. اگر هم تشخیص داده ایم، به طور کاملاً متناقض، دور از وظایف مرحله یی جنبش و کاملاً غیر منسجم مطرح شده اند. خود این امر نشان میدهد، رفقا، که حالا ما میتوانیم تشخیص بدهیم که چرا پس از تقریباً ۱۶-۱۷ سال که از فروپاشی حزب - دولت دموکراتیک میگذرد و ما تا امروز توفیق نیافته ایم که یک سازمان یا حداقل یک گرایش واحد کلی بسازیم. پس تقسیم شدن همان حزب به سی سازمان و یک کتله عظیم

در اواخر سال گذشته دایر شد، ۳ گرایش متشکل در درون حزب تبارز کرد که هر کدام برنامه‌ی برای حزب پیشنهاد کرد. هرسه گرایش در انتخابات شرکت کردند، یکیش ۵۵ درصد آرا، دیگری ۲۶ در صد آرا و سومی ۱۶ درصد آرا را گرفت. رهبری بعدی شان در شورای ملی از هر سه گرایش مطابق فیصدی آرای هر کدام تشکیل شد. رهبری کلکتیف جدید به اساس گرایشهای مختلف درون سازمان به وجود آمد. آن دورانها دیگر به گذشته تعلق دارند که یک مرکزیت از بالا تصامیم را دیکته میکرد. اما، این بسیار طبیعیست که ما سر این بحث کنیم که مسایل طبقاتی را پیش بکشیم یا مسایل ملی را؟ این به ذات خود یک گپ بسیار نورمال برای ماست. اگر این کار را نکنیم، پس چرا سیاست میکنیم؟

رفقا،

تشکر از حوصله مندی تان؛ برای ما روز بسیار پُر افتخاریست؛ اول اینکه به دعوت ما صمیمانه لبیک گفتید و دوم با علاقه مندی در این بحث شرکت کردید و چیزی را که فکر میکردیم موضوع اساسی جنبش چپ است، شما آن را از آن خود ساختید و به این بحثها پرداختید. نظریات سازنده‌ی ارایه شد. امیدواریم که ما و شما این بحث را ادامه بدهیم و در تابستان امسال بتوانیم یک کتله بزرگی از مجموع جنبش چپ را در یک تالار جمع کنیم و به طرف ساختن یک پلاتفورم واحد برای سازمان واحد سراسری برویم.

از توجه تان تشکر،

پرابلمهایی است و . . .؛ گفت: با سیاستهای درست بدون سازمان نمیشود کاری را از پیش برد. برای تان متأسفم!!
واقعاً با تأسف که ما چنین نیرو را نداریم و وظیفه ما ساختن یک سازمان چپ دموکراتیک است که به یقین ناگزیر خواهد بود مسایل ملی کشور را حل کند و در برنامه اش موضعگیریهای بسیار دقیق و شفاف در رابطه با حاکمیت ملی، استقلال کشور، حضور نیرو های خارجی و مسایل سرحدات کشور را داشته باشد. ما و شما ناگزیر باید این مسایل را مطرح کنیم. اما، اول باید بین خود به توافق برسیم و پلاتفورمی را که توسط همین تحلیل دسته جمعی ارایه میکنیم، باید تلفیق درونی داشته باشد و کُل ما از یک دیدگاه دفاع کنیم.

رفقا، من فکر میکنم بحثی را که ما و شما امروز آغاز کرده ایم، وسعت و گسترش میدهیم. چرا ما با حوصله مندی گپهای همدیگر را گوش میکنیم؟ برای آن که گپهای بنیادی را مطرح میکنیم و در تبادل نظر وقتی که شما بگویید: رفقای نهضت آینده بین خود جور نیستند، من با خشم سوی تان نمیبینم؛ من با خود میگویم، که ممکن است این رفیق ما را درست دریافته باشد.

وقتی باهم بحث میکنیم، متوجه میشوید که اگر صد در صد موافق نیستیم - که ممکن هم نیست چنین باشد - میبینید که نود و پنج در صد موافق میشویم. این فیصدی برای ساختن یک سازمان واحد سراسری، نی تنها کافیسست، بل زیاد هم است. رفقا، در کنگره اخیر حزب کمونیست فرانسه که

تدویر دومین جلسه کمیسیون مشترک برگزاری

مجمع نیرو های چپ، دموکراتیک، مترقی و صلحخواه افغانستان

مطابق نیازهای کنونی مردم افغانستان، تأکید کرده، از مبارزه و تلاش سازمانها، حلقات و افراد مترقی داخل کشور در شرایط دشوار کنونی تمجید به عمل آورد. بعداً محترم قامت عطازی، به طور فشرده، حرکت عمومی نیرو های مترقی را به سوی وحدت امیدوار کننده تلقی کرد و مشخص ساختن وظایف مجمع نیرو های چپ را یک امر ضروری پنداشت.
بعداً محترم ببرک کاکر نماینده حزب فعالین صلح افغانستان، حبیب الله جانبدار رییس حزب ملی دریخ و عبدالرحیم کاروال به حیث شخصیت مستقل سیاسی صحبت کرده، برگزاری هر چه زودتر مجمع را یک ضرورت تأخیرناپذیر تلقی کردند. بقیه در صفحه « ۱۰ »

دومین جلسه کمیسیون مشترک مجمع نیرو های چپ، دموکراتیک، مترقی و صلحخواه افغانستان شام یکشنبه ۳۰ نوامبر دایر گردید. در کار جلسه نماینده گان برخی سازمانها و شماری از شخصیتهای مستقل سیاسی شرکت کرده بودند. پس از تصویب آجنداء، رییس نهضت آینده افغانستان در باره وضع کنونی جنبش مترقی کشور، تعمیق روحیه وحدت خواهی در صفوف سازمانها و حلقات متشکل از بازمانده های جنبش چپ دیروزی و دستاورد های جدید چپ افغانی در عرصه بین المللی، صحبت کرد. بعداً محترم غلام ربانی پروانه بگلانی، بر ضرورت راه اندازی یک بحث همه جانبه برای تعیین ماهیت و شکل سازمان دموکراتیک سراسری و تدوین برنامه آن

رفقا، دوستان گرامی،

وظیفه دشواری در برابر ما و شما قرار دارد که به یقین هر کدام ما از آن آگاهی داریم. راه اندازی اقدامات مؤثر در جهت متشکل ساختن نیرو های واقعاً دموکراتیک و چپ افغانی و از پی آن، مشمول ساختن آن در وضعیت سیاسی کشور و در نهایت دستیابی به تغییرات مترقی در حیات جامعه افغانی، کاریست که اراده آهنین دسته جمعی، تلاشهای پیگیر و صرف انرژی عظیم را خواهان است. آغاز کار برای برگزاری «مجمع نیروهای چپ، دموکراتیک، مترقی و صلحخواه» نخستین پله این تلاش خواهد بود که سهمگیری تمام اعضای کمیسیون را طلب میکند.

شرکت کردن نماینده گان سازمانهای چپ، دموکراتیک و مترقی و شخصیتهای جنبش در کمیسیون مشترک تدویر «مجمع نیروهای چپ، دموکراتیک، مترقی و صلحخواه» باعث تقویت اراده های سیاسی برای ایجاد وسایل کار دسته جمعی سیاسی میگردد.

نامه نهضت آینده افغانستان

عنوانی سازمانهای چپ، دموکراتیک، مترقی

و شخصیت‌های جنبش چپ افغانی

مؤرخ ۲۳-۰۸-۱۳۸۷ مطابق ۱۳-۱۱-۲۰۰۸

رفقای عزیز،

سوسیالیسم دولتی و ناهمگون بودن نیروها و عناصر ترکیبی حزب وطن (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) عوامل چندگانه گی امروزی به شمار میروند؛ در کنار سایر عوامل، ناپخته گی اندیشه بی - سیاسی، نبود یک ریزساختار منسجم معتقد به جهان بینی علمی دوران ما در درون بزرگساختار حزب وطن، مهاجرت ناگزیر کادرهای دست اول جنبش و موضعگیری غیراصولی عده بی از رهبران دست اول حزب وطن (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) زمینه های عینی به حاشیه ماندن چپ افغانی اند.

تجدید آرایش نیرو های ارتجاع قرون وسطایی در حاکمیت کنونی به هیچ وجه نخواهد توانست زنده گی میلیون ها انسان جامعه افغانی را بهبود بخشد. تشکل یک الترناتیف دموکراتیک و مردمی و مسلط ساختن آن در کشور، نیاز تاریخی افغانستان است. این وظیفه به دوش نیرو های چپ، مترقی و دموکرات افغانستان قرار گرفته است. هیچ نیروی دیگری جز چپ افغانی و متحدان دموکرات آن توانمندی حل مسایل مبرم سرزمین ما را ندارد. این حکم نی انتزاعی، بلند پروازانه و خود بزرگ بینانه است، نی یک شعار عوامفریبانه سیاسیست، بل حکمیست که بازگوینده شرایط عینی جامعه ماست. چپ افغانی نباید دور جدید برگشت خود را به روی صحنه تاریخ از دست دهد.

رفقای عزیز،

جهانی شدن سرمایه داری به جدی ترین بحران سرمایه سالاری مواجه گردیده است، صدور الگوهای توصیه شده نیولیبرالی به وسیله نهاد های بزرگ مالی و تجاری جهانی به کشورهایی چون افغانستان نی تنها زیانبار بودن خود را به اثبات رساند، بل تضاد های این نظام را در متروپولهای سرمایه تعمیق بخشید.

تبلیغات بیسابقه وسایل ایدئولوژیک - اطلاعاتی سرمایه جهانی تلاش دارد تا بحران کنونی را به بخش مالی شیوه تولید سرمایه داری خلاصه سازد و مسؤولیت آن را به دوش سؤ استفاده جویان و تقلبکاران بازار های ارزی بیندازد. سران دول سرمایه داری هزارها میلیارد دالر و یورو از داراییهای عامه را به سوی بانکها و مؤسسات مالی رجعت میدهند تا جلو سقوط نظام شان را بگیرند. آن ها بر گفته مشهور نویسنده "سرمایه" یک بار دیگر صحنه گذاشتند، که میگفت: «دولت سرمایه داری، کمیته اجرایی بورژوازی است». ولی تبلیغات مبنی بر جدا کردن عرصه مالی از آنچه «اقتصاد واقعی» (تولید کالاها و خدمات) معرفی میشود، یک امر عبث است. تاریخ ۵ قرن سرمایه داری گواهی میدهد که عرصه مالی و عرصه اقتصاد واقعی دو بُعد یک واقعیت اند: در شیوه تولید سرمایه داری بحران مالی ویتترین بحران تمام سرمایه داریست.

بحران کنونی نشانگر شکست نیولیبرالیسم لجام گسیخته و بازار آزاد مالی است که ورشکستهای بی در پی، تمرکز جدید سرمایه، افزایش سرسام آور بیکاری و گندشدن تمام چرخ تولید اقتصادی را به همراه خواهد داشت. ←

بیش از هفت سال از حضور گسترده نظامیان امریکا - ناتو در سرزمین ما میگذرد. آنان پایان استبداد قرون وسطایی طالبان، برچیدن و نابودی شبکه های تروریستی، جلوگیری از تولید، پروسس و قاچاق موادمخدر، استقرار صلح، رعایت حقوق بشر، به ویژه حقوق زن، بازسازی، انکشاف اقتصادی - اجتماعی، ایجاد دولت دموکراتیک و ستمدیدی کشور به سوی آزادی و مدرنیته را به مردم افغانستان وعده دادند. مردم افغانستان، جامعه بین المللی و ذهنیت عامه جهانی در شرایط خاص ذهنی - روانی ناشی از رویداد ۱۱ سپتامبر با خوشبینی به وعده های امریکا و متحدانش اعتماد کردند.

دریغ که واقعیت های وضع موجود گواهی دیگر میدهند. هیچ یک از آن وعده ها تحقق نیافت: بی ثباتی سیاسی و جنگ ویرانگر ادامه دارند، دیکتاتوری شبکه بی جهادی - طالبی در کشور مسلط است، حقوق ابتدایی و پایه بی انسان، وحشیانه پایمال میگردند.

بیکاری، ارتشاء، فساد اداری - اقتصادی، نقض حقوق بشر، غارت و غصب داراییهای مردم و ملکیت های دولتی، نبودن امنیت، بی قانونی، گسترش شبکه های مافیایی موادمخدر و جنایات سازمان داده شده سبب یأس و نارضایتی مردم شده است.

فقر و بینوایی بیسابقه گریبانگیر خلق افغانستان گردیده اند در حالی که مشتی از ثروتمندان، سروران مافیایی و چپاولگران حاکمیت، سرمایه های افسانه ای اندوخته اند. خلاصه «پروژه بشردوستانه بی» که رویوش لشکرکشی ناتو را آذین بسته بود، به هیولای مدهشی مبدل گردید که تا ژرفا های زنده گی مردم ما ریشه دوانده است.

فقدان دولت متمرکز، فقدان حاکمیت ملی، فقدان استقرار سیاسی، نبود قوای مسلح واقعاً ملی، بیزاری خلق از دیکتاتوری شبکه بی جهادیان ستمگر و قرون وسطایی و حامیان خارجی آن ها، افشا شدن ماهیت تاریخی و چهره های اصلی جهادیان مسلط در حاکمیت کنونی، ناکارایی تکنوکرات های وارد شده از غرب همه واقعیت هایی اند که بنیست استراتژی امریکا - ناتو را آشکار میسازند. تلاش های اخیر مقامات ناتو در شریک ساختن طالبان و حزب اسلامی در حاکمیت کنونی جهادی و از پی آن حکمفرما ساختن یک دیکتاتوری متمرکز (به جای دیکتاتوری شبکه بی کنونی) پرده از اهداف نهانی امپریالیسم برمیدارند. نیرو هایی که گویا عامل لشکرکشی امریکا - ناتو بودند، اینک به متحدان سیاسی مورد اعتماد مبدل میگردند! این اقدامات نشان میدهند که امپریالیسم تا چی حد سرنوشت میهن و میلیون ها هموطن مظلوم ما را به بازی میگیرد. در چنین وضعیتی چپ افغانی تا کنون نتوانسته است در شکلگیری رویدادهای سیاسی اثر بگذارد. پراگنده گی تشکیلاتی و غیابت از وضعیت سیاسی کشور، چپ افغانی را از صحنه تاریخ بیرون کرده اند.

البته فروپاشی حزب - دولت دموکراتیک افغانستان در بستر فروپاشی نظام

رفقای عزیز،

برای تدوین دو عنصر اول، نهضت آینده افغانستان میکانیزمی را در نظر گرفته است، زیر عنوان "مجمع نیرو های چپ، دموکراتیک، مترقی و صلحخواه افغانستان". در این مجمع میشود - و باید - به تدوین دو اصل اول پرداخت.

رفقای عزیز،

شرکت کردن نماینده گان سازمانهای چپ، دموکراتیک و مترقی و شخصیتهای جنبش در کمیسیون مشترک تدویر مجمع نیرو های چپ، دموکراتیک، مترقی و صلحخواه باعث تقویت عنصر سوم یعنی تقویت اراده های سیاسی برای ایجاد وسایل کار دسته جمعی سیاسی میگردد. بدین وسیله از شما رفیقانه دعوت میکنیم تا عضویت کمیسیون مشترک را بپذیرید و آن را به وسیله برگزاری مجمع و از بی آن به نهاد دعوت کننده کنگره یک حزب چپ دموکراتیک افغانی مبدل سازید. ما یقین داریم که مبارزان راستین داعیه زحمتکشان افغانستان این فرصت تاریخی را از دست نداده، در یک پروژه واحد برای ساختن سازمان بزرگ سیاسی مردم افغانستان به دعوت ما لبیک خواهند گفت. نهضت آینده افغانستان در این برهه از تاریخ جنبش چپ جامعه افغانی، هدف دیگری جز ایجاد چنین سازمانی ندارد و صرف به حیث یک کانون مبارز در صفوف آن جا خواهد گرفت. ما برآنیم که وضعیت عینی کشور و جهان به قدر کافی مسایل را روشن ساخته اند و جایی برای طرح پیش شرطهای ذهنیگرایانه و چانه زندهای بی لزوم نمیگذارد. باید روی اصول و اهداف دورنمایی مشترک، برنامه های مقطعی، سیاستهای جاری و شیوه های اساسی فعالیت سازمانی - سیاسی توافق کرد و اختلافات فرعی یا سلیقه بی را کنار گذاشت.

با درود های آتشین رفیقانه،

شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان

دولتی ساختن بانکها و مؤسسات مالی در متروپولهای سرمایه داری چنان برق آسا و «طبیعی» رخ داد که هیچ گونه پرسشی را بر نینگخت. مگر فراگذشتن از سرمایه داری به یک نظام دیگر از بطن خود سرمایه داری سر برون نکرده است و راه گذار را نشان نمیدهد؟ سوگمندان این بار هم زحمتکشان جهان و دنیای فقیر بهای بحران را خواهند پرداخت.

آن بخش از بازمانده های جنبش چپ افغانی که فروپاشی سوسیالیسم دولتی را پایان هرگونه الترناتیف به نظام سرمایه داری میپنداشتند و تیوری پایان تاریخ را در وجود سرمایه داری پذیرا بودند، لابد به اشتباه خود پی برده اند. نهضت آینده افغانستان از بدو تشکل خود نیرو های چپ و مترقی کشور را از خوشباوری به جهانی شدن سرمایه و دموکراتیزم وارداتی امپریالیسم بر حذر داشته است. ما در نخستین روز های شکلگیری دولتواره کنونی با صراحت اعلام نموده بودیم که رها کردن سرنوشت ملیونها انسان جامعه افغانی به دست اراده «بازار آزاد» پیامدی جز استقرار فاجعه آمیز سرمایه داری بی بند و بار و غارت و چپاول ثروتهای کشور چیزی دیگری نخواهد داشت. واقعیتهای زنده کشور ما و بحران امروزی سرمایه داری بر تمام تحلیلهای ما صحه گذاشتند. خوشبختانه که امروز اکثریت نیرو های چپ افغانی به این واقعیت پی برده اند.

رفقای عزیز ،

در برج اپریل سال گذشته ایی از برخی از سازمانها و افراد متعلق به چپ دیروزی افغانی در هالند دایر گردید. نهضت آینده افغانستان تلاش ورزید تا آن اقدام را به سوی یک نشست سازنده چپ بچرخاند که با تأسف از سوی رفقای دیگر مورد حمایت قرار نگرفت. ماهیت اساسی و اهداف آن گردهمایی دگر به همه گان آشکار گردیده است. همان گونه که تحلیلهای نهضت آینده افغانستان پیشبینی میکردند، تجمع اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب وطن) در زیر یک سقف به عامل و انگیزه ایجاد یک تشکل سراسری چپ تبدیل نگردید. تشکل سراسری نیازمند سه عنصر اساسی است:

داشتن اهداف مشترک استراتژیک؛ داشتن اصول واحد برای یک ساختار مشترک تشکیلاتی؛ داشتن اراده سیاسی برای شرکت در مبارزه دسته جمعی.

در گردهمایی اپریل هیچ یک از این عناصر وجود نداشت. گردهمایی اپریل ۲۰۰۸ درس بزرگی برای چپ افغانی بود. یعنی چپ افغانی باید راهی را برگزیند که به تجمع سه اصل فوق الذکر منتهی گردد.

یادداشت : این نامه به مقامات رهبری سازمانهای چپ و برخی شخصیتهای جنبش دموکراتیک ارسال گردیده است

تدویر دومین جلسه کمیسیون مشترک (بقیه از صفحه ۸)

کمیته برقراری تماس با احزاب، سازمانها، حلقات و شخصیتهای دموکراتیک و ترقیخواه کشور و کمیته مطبوعاتی تعیین گردید.

در بخش آخر، پیشنهاد نهضت آینده افغانستان جهت توسعه و تکمیل ترکیب کمیسیون مشترک از شخصیتهای مستقل در کل مورد تأیید قرار گرفت.

کار کمیسیون ساعت ۲۳ شب در فضای صمیمانه پایان یافت.

دربخش دوم، طرح وظایف و شیوه های کار کمیسیون مشترک برگزاری مجمع نیرو های چپ، دموکراتیک، مترقی و صلحخواه افغانستان از سوی رفیق ضیاء صدیقی سپهر عضو هیأت اجراییه و نماینده نهضت آینده افغانستان، ارایه گردید که پس از بحث، به اتفاق آراء به تصویب رسید.

مطابق لایحه وظایف و شیوه های کار کمیسیون مشترک برگزاری مجمع نیرو های چپ، دموکراتیک، مترقی و صلحخواه افغانستان، ترکیب مقدماتی

یعقوب ابراهیمی

یک اردوگاه سوم و دیگر هیچ!

راهی دهها هراس افکن بوسیله فرمان‌های فوق‌العاده از زندان، تقسیم طالبان به دسته‌های مختلف و آغاز مذاکرات با آنها به عنوان طیف‌های میانه رو و این و آن و دهها مورد برجسته دیگر مثال‌های بارزی درین زمینه باشند. موضع و نقش جنگ سالاران و جنایت کاران جنگی هم درین بازی مغلق کاملاً روشن است. اینها همه بازیگران اصلی عرصه سیاست در میهن ما اند. و بلاخر این ما ایم که بیچاره وار به این بازی همانطوریکه همیشه نظاره داشته ایم هنوز هم نظاره گر ایم و در میان دو سنگ آسیاب ارزن وار خرد می شویم. چند تا مکتب رفته ماهم که نمیدانم به عنوان تحلیل گر و این با آن گاه گاهی صدایشان از رسانه‌ها بلند میشود، چنان در توهم گرفتند، که کلیت بازی را کاملاً فراموش کرده اند. از بیشتر از صد حزب سیاسی ما هم که همه در باتلاق‌های بی رحم عقده‌های سرکوفته ایدئولوژیک، و یا بیماری‌های مزمن "بیولوژیک" دست و پا میزنند درین برهه هیچ چیزی ساخته نشد. هنوز روابط قدرت برهمان معادله پوپنک زده پیشین که تنظیم‌های بنیادگرا آرایش گر آن بوده اند، سامان می یابد. مردم همچنان گرسنه اند و درد بزرگ نان هر روز بزرگ تر میشود. امریکا و هم پیمانانش که "وسیله کنترل از راه دور" این سناریو را در دست دارند، قاه قاه می خندند و با پاره‌های آتشین بمب‌های شان دهکده‌های ما را سرنگون می کنند.

در چنین زمانی است که آدم بی دریغ می خواهد بگوید، افغانستان همیشه به یک اردوگاه سوم نیاز داشته است. اردوگاهی که هیچ ستون سیاسی بی تا حال نتوانسته مدلی از آن را ارایه کند. در طی بیش از هفت دهه تاریخ معاصر ما تمام چپ و راست و وسط ما، همه کفر و دین شان را آزمودند ولی هیچ کدام طرفی نبستند. زیرا هیچکدام بر محور لزوم اجتماعی و با جامعه شناختی دقیقی از وضع پریشان ما قد علم نکردند. اسلامی ترین‌های مان بر گهواره امریکا به بلوغ رسیدند و چپ ترین‌های مان از کریم‌ن نازل شدند. و ما که بنا بر ادعای تاریخ نگاران مان بر بستر تمدن هزاران هزار ساله خفته ایم هیچگاهی بخود نیامدیم.

بنابر این فکر نقد دقیق از اوضاع پریشان ما پیش شرط تمام تصمیم گیری‌های بیست که بعد ها برای بیرون رفت ازین بحران روی آن حرف می زنیم. دیگر کارد به استخوان رسیده و تحمل این همه جنایت، جنایت است. این دیگر زمانست، که نسل برخاسته از میان دود و باروت و آمیخته با تمام درد‌های مشترک به خویش آیند. آنانیکه همه از یک سرما لرزیده و همه از یک دست سیلی خورده اند. وقتی به این مشترکات فکر کنیم، همه به هم می آییم. وقتی این مشترکات مان را درک کنیم، دیگر هیچ دلیلی برای پنداندن عقده‌های ایدئولوژیک و صف بندی‌های بیولوژیک باقی نمی ماند. روشنگری و تحلیل درین جهت فراگیر ترین حرکت اجتماعی در کشورمان را باعث میگردد. آنوقتی است که ما فقط به سرمای می اندیشیم که ما را می‌لرزاند، نه به بخاری می که در خانه همسایه میسوزد و به دستی می ایندیشیم که بیدادگرانه صورتهای مان را مشترکاً به رگبار می‌بندد. ما آنوقت به دردهای مشترک مان آشنا میشویم و به کلیت فاجعه مینگریم، نه به تضاد‌های جزئی و تمامیت محور سامان یافته بوسیله دیگران که عمرها سرگردان مان کرده است.

در تاریخ مجهول معاصر ما تا حال هیچ سازمان دموکرات یا فراکسیون انقلابی بی که داعیه دار آزادی و دموکراسی واقعی و حتی انسان باوری باشد، با ریشه‌های محکم جامعه شناختی آن‌طوریکه باید، قد علم نکرده است. جریانات نام نهاد دموکراتیک و حتی چپ، با توهمی که از اوضاع سیاسی و اجتماعی افغانستان داشتند، بدون درک درست از واقعیت‌های عینی و تضاد‌های برجسته درون طبقاتی درین کشور از آنجاییکه ریشه عمیق علمی در جامعه نداشتند، وقتی نوک کلاه شان را نشان دادند، بیرحمانه سرکوب شدند. بنیادگرایی و تمامیت باوری ریشه دار در جامعه کهنه پرست و وابسته به بیرون ما با تمام قدرت، بیدادگرانه نقش محوری را در اختیار دارد؛ و بدین سان است که جامعه و دار و ندارش در سایه شوم این دایناسور هزار سر هر روز خرد میشود.

جرقه‌های کوچکی هم که بعد از درنگ‌های طولانی مدت درخشیدن می گیرند، بزودی در سایه روشن‌های این توهم تاریخی به چشمان درنده گران گرسنه مانند میگردند که درین ما را در کمین نشسته اند. همین است که هر حزب "دموکرات" ما در مرداب بنیادگرایی فرو می رود و هر فراکسیون انقلابی ما از یخن بیگانه گان گردن می افرازد. بلاخر این ما می مانیم و این بیچاره گی هامان.

وقتی کاخ‌های نیویورک فرو ریختند، همه گمانها بر این بود، که بچه‌های که چند دهه پیش به غرب گریخته اند، دموکراسی را بر بال‌های بی ۵۲ بسته و به افغانستان استبداد زده نازل میفرمایند. ولی از آنجاییکه این تحول بسته به بیرون بود و هیچ ریشه و تیشه‌یی در داخل نداشت، بعد از یک دگرگونی کوتاه مدت ما را در سرآشوب سقوط بسوی بیداد و بنیادگرایی همچنان رها کرد. حرکت نزولی ما بسوی بنیادگرایی طالبانی که امروز با سرعت بالایی به عقب در حرکت است، از ابتدا زیاد غیرقابل تصور هم نبود. زیرا این برای هر انسان آگاهی غیر قابل قبول است، که یک آدمی با اندیشه طالبانی یک شبه تغییر جهت داده و زمام یک حکومت مدعی دموکراسی را بدوش گیرد. این مسأله از همان اول معلوم بود که امریکاییان درین بازی مضحک می‌خواهند "سراغ بودن بگیرند". کرسی که یکرزی از عاشقان سینه چاک تحریک اسلامی طالبان به حساب می رفت چگونه ممکن بود که یکباره آن اندیشه‌های آرمانی را کنار گذاشته و فوراً به یک دموکرات خط "میشل فوکو" مبدل گردد. همه میدانستند که این جز خاک به چشم مردم زدن و تکرار مسخره تاریخ چیز دیگری نیست. بنا بر این ما اکنون به صراحت می توانیم ادعا کنیم که امروز افغانستان در کنترل دو باند تمامیت طلب بنیادگرا به سر میبرد. یکی آنکه ظاهراً در برابر ناتو و امریکاییان قرار دارد و دیگر گروهی که بوسیله آنها حمایت می شود. اینها از نظر عقاید سیاسی و ایدئولوژیک هیچ تفاوتی با همدیگر ندارند، تنها در ابتدا امریکاییان در پراتیک آنها را برای آغاز یک بازی جدید از هم جدا ساخته بودند، ولی تحولات و معادلات سیاسی سالهای اخیر نشان میدهد که این هر دو گروه ظاهراً رقیب از لحاظ عملی نیز در حال همگرایی و نزدیک شدن به همدیگر اند. فکر کنم برنامه‌های انعام بخشی "حضرت مجددی"،

احمدی

مشکلات کودکان افغانستان

افغانستان باعث شده تا شماری از خانواده ها و تاجران برای انتقال قاچاقی مواد غذایی از پاکستان نیروی کودکان را بکار گیرند.

کودکان در بدل دستمزد ناچیز با محموله های سنگین مواد غذایی، دره ها و کوه های صعب العبور را ضمن متقبل شدن خطرات فراوان جانی، پیاده طی می کنند. گفتنی است که تعدادی از آنها تا اکنون در اثر افتادن از کوه یا حوادث ترافیکی جان باخته اند. بیشتر این کودکان مکتب نمی روند چون مجبور اند بجای درس و تعلیم حمالی کنند تا زنده بمانند، فقط شمار اندکی می گویند که هم درس می خوانند و هم آرد قاچاق می کنند.

بنا بر ناگزیری های فقر و کمبود مواد غذایی در افغانستان، خرید و فروش کودکان به شکل انفرادی یا در ارتباط با شبکه های آدم فروشی نیز رایج شده است چنانچه: در اوایل ماه جنوری ۲۰۰۸ یک خانواده بیجا شده در اردوگاه مهاجرین شیدائی ولایت هرات یکی از فرزندان دوگانه گی چهار ماهه خود را به دلیل ناتوانی تغذیه، در بدل ۲۰۰۰ افغانی معادل ۴۰ دالر امریکائی به فروش رسانید.

طبق گزارش رسانه ها و کمیسیون مستقل حقوق بشر، بتاريخ ۲۷ جنوری ۲۰۰۸ والدینی در ولایت کندوز نسبت فقر و معلولیت، دختر نه ماهه خود را در بدل ۲۰ دالر امریکائی فروختند.

بتاریخ ۲۸ جنوری ۲۰۰۸، آژانس خبرسانی پژواک از قول والی تخار گزارش داده که دختر نه ماهه یی در آن ولایت در بدل ۲۴۰ دالر امریکائی به فروش رسیده است.

باند های سازمان یافته آدم فروشان از وضع بحرانی افغانستان سود برده خرید و فروش کودکان را به ابزار ساده یی برای دستیابی به درآمد هنگفت منجمله از طریق قاچاق اعضای بدن آنها مبدل کرده اند.

اضافه بر آنچه گفته شد، بیشترین قربانیان بم افگنی ها و استعمال اسلحه ثقیل نیرو های نظامی امریکا - ناتو نیز همین کودکان بیگناه و بی دفاع میهن ما اند.

از اینکه در افغانستان امروز نهادی برای دفاع از حقوق اجتماعی مردم بویژه کودکان موجود نیست چاره بیرونرفت از وضع رقت بار کنونی را تنها در وقوع تحولات اجتماعی به نفع اکثریت مظلوم جامعه می توان جستجو کرد.

فقر و بیچاره گی، تنگدستی، تداوم جنگ ها بوسیله عقبگرایان جنگ طلب و مداخله نظامی امریکا - ناتو، خودسری ها و تبهکاری های تفنگسالاران، مهاجرت های طولانی، گسترش اعتیاد به مخدرات در خانواده ها، عدم اعتماد مردم به اجراءات نهاد های عدلی و قضائی، موجودیت فساد در ساختار های دولتی، عدم آگاهی کامل مردم از حقوق شهروندی و بسا معضلات دیگر از عواملی اند که پیشتر از همه، کودکان کشور را به دشواری های جدی روبرو ساخته اند.

در کشور مثل افغانستان که از سه دهه بدینسو رنج های بیکران ناشی از بحران مزمین سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را متحمل می شود، کودکان در حقیقت قربانیان اصلی حوادث اند. اکثر آنها از آسایش و نعماتی که ویژه دوران کودکی هر انسان است کمترین بهره یی نبرده ناگزیر اند در همان وهله های آغازین عمر پشتاره زحمات روزگار را بر دوش کشند. آنها به خاطر وضعیت نابسامان و آشفته اقتصادی خانواده از رفتن به مکتب محروم گردیده رو به بازار می آورند تا با انجام کار های شاقه و کم ارزش و در مواردی خطرناک و غیر ایمنی، لقمه نانی برای خود و اعضای فامیل کمائی کنند و دستیار والدین شوند. برخی ها که بنابر ناتوانی جسمی قادر به اجرای کار عملی نیستند، به خصوص آنهایی که سرپرستی نیز ندارند به گدائی متوسل می گردند تا از مصیبت مرگ زودرس در حفاظت بمانند. این کودکان در برابر خشونت و سوء استفاده جنسی هم مصونیتی ندارند.

در این اواخر طبق گزارش های رسانه های خبری و نهاد های مدافع حقوق بشر، موارد متعدد در ربودن کودکان و سوء استفاده جنسی از آنان توسط افراد وابسته به گروه های مسلح به ملاحظه رسیده اند. به عنوان مثال پسر وکیل ولایت سرپل در ولسی جرگه کودکی را ربوده و بعد بر او تجاوز کرده است. این گونه افراد که رسم جرم و جنایت را از پدران شان به ارث برده اند از بیچاره گی کودکان سوء استفاده برده بر آنها تجاوز می کنند و گاهی هم آنها را به قتل می رسانند. ترس از ربوده شدن در مناطق مختلف افغانستان، گشت و گذار کودکان را بیرون از خانه، در مسیر راه مکتب و یا محلات بازی با محدودیت های بسیار جدی مواجه نموده است.

مشکل جدی دیگر، کمبود تشویش آور مواد غذایی در زمستان است. بر اساس گزارش یکی از شبکه های تلویزیونی، بحران مواد غذایی در

در وضعیت کنونی که افغانستان در چوکات جهانی شدن سرمایه داری، تحت اداره مستقیم امپریالیزم قرار گرفته است و نیرو های حاضر در عرصه سیاسی، عمدتاً به ارتجاع تعلق دارند، اساسگذاری یک سازمان نیرومند و بزرگ دموکراتیک به منظور دفاع از منافع توده ها و ارایه یک الترناتیف مترقی و دموکراتیک، به یک مسأله حیاتی کشور مبدل شده است.

از «دفترچه سرخ» تا سرخ رویی «پهلوان مراد، و اسپ که اصیل نبود»

فشرده گفت و شنود ویژه «آسمایی» با دکتر بیرک ارغند (۱)

عبیدی: پیش از این که در باره چاپ داستان های تان سخن بزنید، اگر اجازه بدهید، میخوام پرسشی سیاسی را مطرح نمایم... نظر شما در مورد این احزابی که از آنها نام بردید، چیست؛ آیا فکر نمیکنید، که استقطاب اندیشه‌ی بی - سیاسی آن زمانی و قصد برخی از آنان - احزاب و گروه های پیرو ایدیولوژی های توتالیتر چپ و راست - برای دسترسی به قدرت و ماندن در قدرت به هر قیمت از عوامل عمده فاجعه خونین سه دهه اخیر به شمار می روند؟

ارغند: به نظر من پلورالیزم سیاسی از عناصر اولیه دموکراسی واقعی است؛ اما شیوه های پیاده نمودن این دموکراسی ارتباط میگیرد به خود ما افغانها. اندیشه های این احزاب قابل احترام اند؛ اما در مورد پرسش شما، باید عرض کنم که ایجاد وضعیت کنونی و این بی سر و سامانیها را نباید زاده فقط همین احزاب دانست. در ایجاد این مصیبتها عوامل و فکتور های گونه گونه نقش داشته اند، به عنوان نمونه عامل خارجی را نباید از نظر انداخت .

عبیدی: یکی از منتقدین مینویسد «بیرک ارغند عمر درازی در خدمت ادبیات حزبی بوده است . . .»

آیا شما این ارزیابی و داوری را میپذیرید؟ آیا اساساً به چیزی به نام حزبیت در کار نویسنده باور داشتید؟ اگر باور نداشتید آیا با آن مخالفت هم کرده اید؟ اگر بلی پس کی، کجا، چه گونه؟

ارغند: آقای عبیدی، نظریات این دانشمند گرانمایه قابل قدر است؛ اما من خودم را به سختی میتوانم قناعت بدهم که «عمر درازی!» در خدمت «ادبیات حزبی!» بوده باشم. زیرا به نظر من، حزب دموکراتیک خلق افغانستان اصلاً «ادبیاتی» نداشت تا من در خدمتش قرار داشته باشم. این جا به نظر من سوء تفاهمی رخ داده است. آنچه در زبان ما بنام «ادبیات حزبی!» شهرت داده شده است، همان برگردان نادرست از مفهوم «انتشارات و یا مطبوعات حزبی» از متون کلاسیک بوده است که به غلط به «ادبیات حزبی» شهرت یافته است. همچنان میخوام این نکته را به عرض برسانم که «حزبیت در آفرینش!» نیز جز یک هیاهوی بلندگویان بورژوازی چیزی دیگر نمیتواند باشد؛ «حزبیت!» نیز یک سوءتعبیر است، یک برگردان نادرست از مفهوم (ادبیات جانبدار) است که آن را لنین در نوشته هایش به کار برده است.

عبیدی: با گفتن این که گویا این هیاهوی بلندگویان بورژوازی است نمی توان چیزی را در مورد صحت و سقم مسأله ثابت کرد...

ارغند: مسأله را کمی میکاویم. ببینید اگر ادبیات را جزیی از زنده گی اجتماعی بپنداریم ناگزیریم رابطه و یا پیوند آنرا با تمام ابعاد زنده گی اجتماعی، از جمله سیاست، در نظر بگیریم. پراتیک هنری (ازجمله پراتیک ادبی) در مقام آفرینش جهانی در عرصه اندیشه، با پراتیک سیاسی، در مقام فعالیتهایی که خواهان حفظ یا دگرگونسازی مناسبات و روابط بین آدمها و جامعه است، پیوند دارد؛ چون جهانی را که هنر میخواید در عرصه انتزاع بیافریند بر جهان واقعی آدمها تأثیر میگذارد - یعنی بر پیوند ها و روابط شان، یعنی بر سیاست، ولی روی دیگر سکه این است که دیالکتیک تأثیر سیاست در هنر را فراموش نکنیم. تلاش برخی از آدمها برای برتری جویی

اجتماعی در جهت تغییر دادن وضعیت عمومی و تلاش برخی دیگر برای حفظ امتیازات شان در وضعیت موجود، در عرصه اندیشه نیز راه مییابد. مبارزه طبقاتی و سیاست، چون مهمانان ناخوانده در غیاب خواست هنر در آن راه می یابند و چی بسا که در صدر خوان آفرینش جهان انتزاعی هنری نیز جا میگیرند. پس جانبداری طبقاتی کدام صفت پیوندی بیرونی نیست که بر ذات هنر چسبانده شود بل جزیی از ویژه گیهای سرشتی و ذاتی آن است. غیر سیاسی ترین اثر هنری، بنابر همین دلیل غیر سیاسی بودن خود، در حفظ مناسبات اجتماعی موجود شریک است! هنر به اصطلاح غیر سیاسی، از سیاسی ترین هنرهای جهان است، چون هم نقش اجتماعی خود را حفظ میکند و هم آن را کتمان میکند. در واقع تیغ دو لبه است! با ظاهر غیر سیاسی، در حفظ سیاست موجود شریک است. هنر رسماً غیر جانبدار، جانبدارترین هنرهاست!

و اما در باره مفهوم «حزبیت» باید گفت که راه یافتن آن در ادبیات شوروی و بعدها در جنبش های چپ جهانی ناشی از یک سوء تفاهم جدی در خوانش مقاله مشهور لنین به نام «درباره سازمان حزبی و مطبوعات حزبی» است. این مقاله هنگامی نگارش یافت که بلشویکها امکان چاپ علنی انتشارات خود را یافتند. در این مقاله لنین نویسنده گان حزبی را متوجه مسؤولیت های شان برای آگاه ساختن پرولتاریا میکند. وی به هیچوجه منظور نداشت که تمام آفرینش ادبی توسط حزب دیکته شود و نکته به نکته مطابق سیاست حزب عیار گردد. برعکس او روی آزادی آفرینش ادبی تأکید میورزید چون از نگاه فلسفی کاملاً واقف بود که تیوری شناخت (گنوسولوژی) با آفرینش هنری رابطه ندارد. تیوری شناخت ماتریالیستی که در اثر مشهور او به نام ماتریالیزم و امپریوکریتسیزم به طور مفصل توضیح داده شده است و در آن مقوله «بازتاب» تبلور یافته است با آفرینش هنری هیچگونه پیوندی ندارد. اگر علوم بازتاب واقعیت اند، هنر به هیچوجه بازتاب مستقل شناختی واقعیت نیست. وی در همین مقاله مینویسد: «در عرصه ادبیات مطلقاً ضروریست که جای بزرگی به ابتکارات شخصی، تمایلات فردی، اندیشه و تخیل و شکل و محتوا قابل شویم». وی همچنان این اندیشه بانی جهانی علمی را تکرار میکند که آزادی آفرینش در جهانی که زیر سلطه پول است میسر نخواهد بود. با درک این موضوع است که لنین جانبداری را در ادبیات به طور آگاهانه مطرح میکند. ادبیات باید با طرز تفکری که در خدمت رها ساختن جهان از زیر سلطه پول ومناسبات کهن فرتوت استبدادی - استثمارست، گره بخورد تا بتواند به آزادی کامل دست یابد.

لنین در نامه مشهوری به گورکی چنین مینگارد: «من بر آنم که یک نویسنده میتواند در تمام فلسفه ها، نکته های سودمندی را پیدا کند. من بدون کوچکترین تردیدی معتقد هستم که شما در عرصه آفرینش هنری تمام «پره های برنده» را در دست دارید و آثاری که شما بر اساس تجربه فردی و بینش فلسفی تان (با آنکه بینش آیدیالیستی است) آفریده اید، شما را به نتایجی میرسانند که برای حزب کارگری سود عظیم دارند.»

چنین است برداشت لنین از کار و آفرینش ادبی. این که بعداً ژدانف تحت تأثیر استالینیزم این پیش را تحریف کرد و ادبیات را تحت تأثیر منافع دولت ←

وابسته گی ندارند، آنان از بیرون به این رویداد ها نگاه خواهند کرد و قضاوت شان عادلانه تر خواهد بود.

ببینید، امروزه (که هنوز زمان زیاد از آن ایام تلخ نگذشته است) مردم تصاویر جناب کرزی و جناب داکتر نجیب الله را همزمان در دیوار های خانه های خویش می آویزند. این چی معنی میدهد؟ ببینید به اساس گزارش یک خبر گزار خارجی، یکی از رادیو های کابل، نظر سنجی را به راه انداخته بود که در آن پرسیده میشد: «کدام یکی از رژیمهای سیاسی زمان گذشته و یا حال را تا حد زیاد پاسخگوی خواستهها و علایق خویش میدانید؟» میدانید پاسخ چی بود؟ اکثریت مخاطبان، نود و سه فیصد، رژیم دکتور نجیب الله را انتخاب کرده بودند. این چی معنی میدهد؟

عبیدی: شما از کرده های حزب حاکم آن زمان پشتیبانی میکنید؟
ارغند: خلط بحث نشود. من از آرمانهای آغازین آن حزب سو داری میکنم. در پشتو متلی داریم که میگوید: هماغه غر هماغه یی کربولی. آیا از کشوری نظیر افغانستان با آن مناسبات، روابط و ساختارهای اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی که داشت انتظار و توقع محصول بهتر از حزب دموکراتیک خلق افغانستان را داشتن، دور از انصاف نیست؟

این سخن به هیچ وجه نمیتواند جرم و جنایت آن عده رهبران و اعضای را که در برپادی این وطن سهم داشتند برائت زمه بدهد، چی در این طرف، چی در آن طرف. و یا دست آنانی را که به خون مردم بیگناه آغشته شده است پنهان نماید، چی در این طرف، چی در آن طرف. من نمیخواهم بحث را سیاسی کنم. به نظر من مجریان طرفهای «حزب - دولت توتالیتر»، «مجاهد» و «اکثریت خاموش» و غیره، هرکدام یکی کم یکی بیش، یکی مستقیم یکی غیرمستقیم، بنحوی از انحاء سهمی در ایجاد و یا غم انگیزتر ساختن «فاجعه ثورا» داشته اند، اگر آن قیام را «فاجعه» بنامیم. البته این درست است که میگویند: برای کار های بد دلایل خوب فراوان وجود میداشته باشد. اما نباید با چسپیدن به یکی از این رخها زیاد خرسند بود.

من به خود حق نمیدهم تا یک هنرمند و یا نویسنده و شاعر را هوایی مورد نقد قرار بدهم و یا از روی پیوند های سیاسیش او را محکوم نمایم و یا ارجش بگذارم. اثر باید به حیث یک اثر (جدا از نام و شخصیت نویسنده اش) مورد ارزیابی قرار بگیرد و زمان نقد آن، منتقد باید نام نویسنده اش را (همان طوری که در زمان اخذ امتحان یک شاگرد مطرح است) از اثر جدا کند، تا اثر بیطرفانه مورد ارزیابی قرار گرفته بتواند. بیابید تنگ نظر نباشیم. ما آفرینشگر و نویسنده کم داریم. بگذار بنویسند و باز آفرینی کنند (از هر سمت و سویی که هستند، هر فکر و عقیده یی که دارند) تا ما آینه یی برای تماشای صورتهای خویش داشته باشیم. اگر صورتهای ما زشت اند، گناه آینه در چیست؟ خود شکن؛ آینه شکستن خطاست...

عبیدی: عبدالله نایبی در نوشته یی زیر عنوان «ببرک ارغند نویسنده یی از محراق... در محراق» نقد بودن را از مشخصه های پایه یی «ریالیزم پویا» تعریف میکند. میخواستم بپرسم که در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان در کدام اثر شما میتوان یک چنین ریالیزم نقاد را یافت - نه در رابطه به مخالفان اندیشه یی و سیاسی و یا

شوروی قرار داد، انحرافی بود که تأثیرات منفی به ریالیزم پویا و نقاد وارد آورد. امید مسأله کمی وضاحت یافته باشد. بر میگردیم به حزب دموکراتیک خلق افغانستان. در آن زمان، حزب دموکراتیک خلق افغانستان یک انجمن نویسنده گان داشت که در آن تمام نویسندگان داخل کشور، چی «چی» و چی «راستی»، همه در آن عضویت داشتند به قول رهنورد زریاب (انجمن در انجمن). به خاطر دارم (تا آن زمانی که من هنوز از کشور بیرون نشده بودم) جناب داکتر اسدالله حبیب، جناب داکتر اکرم عثمان، جناب اعظم رهنورد و جناب اکادمیسین دستگیر پنجشیری رؤسای آن انجمن بودند و من عضو شورای مرکزی آن. بودجه آن انجمن مانند بودجه سایر نهاد ها از سوی حزب حاکم تمویل میگردد. مبرهن است که نهاد ها ناگزیر بودند تا فرمایشات داده شده را در صورت امکان به انجام برسانند و هر نویسنده بنابر موقفی که داشت چی در مجامع داخلی و چی در مجامع بین المللی، ناگزیر به دفاع از مواضع حزب - دولت توتالیتر بود. به همین مناسبت منتقدین، همه ما را (چی راستی و چی چی!) در یک ترازو، سنگین و سبک میکردند.

عبیدی: اگر به عقب برگردیم آیا به نظر شما «جریانهای باب روز» همان حزب حاکم و یا به گفته شما، حزب - دولت توتالیتر، نبود؟
ارغند: ببینید. تفاوت در کجاست. میشود که بر عکس گپ شما را گفت. (من مقطع کار های ادبی خودم را در نظر دارم، نی قبل و نی بعد از آن را.) اقدامات حزب - دولت توتالیتر تا جایی که دیده شد و تجربه نشان داد، خطر جدی برای آفرینشگران نبوده است. (البته استثنا گپ جدا گانه است) اما اقدامات طرف مقابل خطر جدی برای آفرینشگران به شمار میرفت. نویسنده گان و روشنفکران زیادی قربانی اشتباهات و اقدامات مستقیم و غیر مستقیم آن جانب شده اند.

عبیدی: اگر منظور از اقدامات مستقیم، ترور باشد، منظور از اقدامات غیر مستقیم چی است؟

ارغند: منظورم مین گذاریها و انداختهای هاوان و راکتهای کور اند که از خود و بیگانه نمیشناختند. با درد و دریغ در پهلوی سایر قربانیان، مرگ قهار عاصی، شاعر مردمی خود را به خاطر بیاوریم که با همین اقدامات تلف گردید و همه ما را به سوگ نشاند.

اگر در آن زمان به نظر یک نویسنده بیرون مرزی و مهاجر، حزب - دولت توتالیتر و حامیان بین المللی شان «جریانهای باب روز» به شمار میرفت به نظر من و امثال من، طرف دیگر جنگ اعلام نشده و حامیان قدرتمند بین المللی شان «جریانهای باب روز» به حساب می آمد. میبینید هر دو جانب حق به جانب بوده اند. هر دو جانب علیه «جریانهای باب روز» با قلم رزمیده اند.

من آن روز ها این اندیشه را داشتم که سو داری از حاکمیت، بهتر از سو داری از جانب مقابل آن است؛ امروز جهان هم به همین عقیده رسیده است. آن روز ها طرف دیگر، این اندیشه را داشت که سو داری از اپوزیسیون عاقلانه تر نسبت به سو داری از حاکمیت میباشد. بر این مبناست که آفرینشگران هم به دو جناح لغزیده بودند.

شاید در آینده ها این منظور من صیقل بیشتر بیاید. زیرا نسلهای بعدی که می آیند به گونه ما در نفس این رویداد ها شریک نیستند و به این و آن

ترازو نمودن رُمان «پهلوان مراد و اسپه که اصیل نبود» ابراز داشته اند، نسخه خوبی برای جدا کردن سره از ناسره میدانم.

عبیدی: رُمان «پهلوان مراد و اسپه که اصیل نبود» را برخی از منتقدین، اوج کار شما و حتی در سطح یک حادثه در سطح ادبیات داستانی افغانستان تعریف کرده اند و رُمان بعدی تان «کفتر بازان» هم در نزدیکی همان اوج قرار دارد. من خودم هم به حیث یک خواننده این دو رُمان را با اشتیاق تمام خواندم و از آنها لذت بردم. اما در مورد «سفر پرنده گان بی بال»، به نظر یکی از کارشناسانی که من با او صحبت کردم، عقیده بر این داشت که «سفر پرنده گان بی بال» بر خلاف «پهلوان مراد و اسپه که اصیل نبود» فاقد پیام است و روشن نیست که با این اثر نویسنده چی میخواست بگوید، به گفته وی با این که این رُمان تصاویر زنده دارد و صحنه ها خوب به نمایش گذاشته شده اند، ولی، با بستن این کتاب دریچه تازه بی در ذهن باز نمیشود. انتقاد دیگر از «سفر پرنده گان بی بال» سیاه و سفید جلوه دادن واقعیت های بغرنج سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و دامن زدن به برخی تعصبات است: کمونیستهای خوب!، مجاهدین بدا!، پاکستانیهای بدا!، عربهای بیرحم و عیاش و... این تصورات اگر هم نزد شمار کثیری از مردم موجود باشد، وظیفه نویسنده نه رفتن به دنبال تصورات عامیانه و سنگی ساختن کلیشه ها، بل روشننگری است و روشننگری در بسا موارد به معنی شکستن کلیشه هاست. پاسخ شما به این داوریهها چیست؟

ارغند: پیشتر خدمت تان عرض نمودم که مسأله نقد یکی از چالشهای جدیست که فرا راه ما قرار دارد و به آن به گونه شاید و باید پرداخته نشده است. خوب است که شما با این یاد آوری، الگوی این چالش را ارایه دادید. ببینید اول یک کارشناس خوب باید بداند که آیا نویسنده یک پیغامبر است؟ آیا حتمی است که یک اثر هنری پیام آور باشد؟ اگر چنین است، آیا کارشناس ما، همین که کتاب را میند و با خود زمزمه میکند: «کمونیستهای خوب!»، «مجاهدین بدا!»، «افغانهای نجیب!»، «پاکستانیهای بدا!» و «عربهای بیرحم و عیاش!»، «زندهای مظلوم افغان!»، اینها خودش پیام نیستند؟ به نظر من اگر مسایل را به سطح و سویه این کارشناس مطرح کنیم. اینها پیام هستند.

و از سوی دیگر، به نظر من، چرا یک نویسنده در یک اثر ادبی ناب، چیزی بگوید؟ آیا رُمان نویسی پیام آوردن است؟ آیا صفحات رُمان محل بیان گفته ها و مشقهای ذوقی و عقیدتی رُمان نویس است؟ با چنین ابراز نظر ها توسط کارشناسان ناشی است که وظیفه نویسنده بازگون جلوه داده میشود. به نظر من رُمان خوب باید و باید فاقد همین اوصافی باشند که کار شناس ما انتظارش را داشته است. ادبیات داستانی به صورت کل به روایتها اطلاق میشود که واقعتهای زنده گی را به شکل استتیک باز آفرینی میکند. ببینید «پیام»، «نویسنده چی میخواهد بگوید!» و «باز آفرینی استتیک!» چی قدر از هم دور اند. رُمانهای این جانب به خاطر داشتن همین ویژه گیهای سر زبانها افتاده اند. آیا همین تفکر که کتاب را بسته کردیم و دانستیم که این رُمان فاقد «پیام» است و نویسنده چیزی برای «گفتن» (مسایلی که ذهن کار شناس برای دفاع از مواضع عقیده تی خودش مطرح میکند)، ندارد، جز یک باز آفرینی زیبا با «تصاویر زنده و صحنه های خوب به نمایش گذاشته شده»، خودش فی ذات یک «دریچه» نیست که در ذهن کار شناس باز شده است؟ که هست. ←

هم به اصطلاح دشمنان طبقاتی آن حزب و حاکمیتش، بل در قبال کرده های خود آن حزب و حاکمیت؟

ارغند: در قبال کرده های آن حزب و حاکمیت، نمونه هایی ارایه کردم، تکرارش را لازم نمیبینم. اما در مورد آقای عبدالله نایبی، چی عرض کنم. روز گاری دوستی در مورد وی گفته بود: اگر در کشور، ده نفر تیورسین وجود داشته باشد، بدون شک یکی از آنان عبدالله نایبی است. به هر صورت دور نمیروم. به صورت مشخص عرض میکنم: یککاش من منتقد ادبی میبودم تا به این پرسش تان منتقدانه میپرداختم. از سوی دیگر به نظر من، این پرسش تان راه به نشانی دانشمند گرانمایه عبدالله نایبی میبرد. به هر صورت به نظر اینجانب، عبدالله نایبی در حدود دو سه سال قبل، این سخنانش را در نقدی که بر رُمان «پهلوان مراد و اسپه که اصیل نبود» نگاشته بود، گفته است، نی در دوران حاکمیت حزب - دولت توتالیتر، و گمان میکنم منظور ایشان از ریالیزم نقاد، دایره وسیعتریست. تنها انگشت گذاشتن بر این و آن نیست. برای روشن شدن بیشتر قضیه یکبار گذشته ها را مرور میکنیم. ایشان، باری در نقدی بر مجموعه داستانی اینجانب (در سال ۱۳۶۹) نوشته است: «داستانهای مجموعه «مرجان» که در بستر ستیزه های روزگار ما روییده اند، جلوه هایی از زنده گی مردم ما را باز آفرینی میکنند. در این باز آفرینیها روابط پیچیده بین آدمها و سنگینی مناسبات اجتماعی از ورای همان تاریخت زیسته شده در فردیتها، باز نمایانده میشود. . .»

و من نمونه توتنه هایی را مشت نمونه خروار گفته از دفتر های «دشت الوان»، «دفترچه سرخ» و «تدبیر و تقدیر» خدمت تان بیرون آوردم، تا ریالیزم نقاد در آن پارچه ها رد گیری شوند و گمان میکنم که نتیجه آن رد گیری، پاسخی مناسب به پرسش «... بل در قبال کرده های خود آن حزب و حاکمیت؟» نیز میتواند بود.

عبدالله نایبی در حدود بیست سال پیش از امروز در مقدمه یی بر همان مجموعه داستانی اینجانب نوشته بود: «در این سالها، در گستره داستانیسی، آفریده هایی داشته ایم که خط «سه مزدور» و «سپید اندام» را دنبال کرده اند و بخشی از «جهان را یاری رسانده اند». این آفریده ها خوبترین جلوه هایشان، برگهای از زنده گی آدمهای این سر زمین را باز آفریده اند. همین آفریده هایت و تنها همین ها که در آینده حضور خواهند داشت، چی یک اثر ادبی زمانی میتواند در تاریخ بماند که خود همراه با قامت واقعیت زنده گی در تاریخ حضور یابد.»

به نظر من عبدالله نایبی بر داشت عالمانه یی داشته است و ما امروز (بعد از بیست سال!) میبینید، بعد از بیست سال، بازهم در باره همان داستانها گپ میزنیم.

به نظر من، ریالیزم نقاد و یا ریالیزم حقیقی چی از لحاظ ماهیت و چی از نگاه عمقی بودن خویش با ریالیزم کاذب فرق دارد. آنانی که واقعتهای زنده گی را، با نوشته یی، مطابق میل خویش و مطابق جهانبینی خویش میسازند. یعنی واقعیت را بازگونه جلوه میدهند، ریالیستهای حقیقی نیستند. امروزه خلاف گذشته ها، ریالیزم تنها عکس برداری از مناسبات آدمها، طبیعت و آرمانی ساختن زنده گی نیست. امروزه تنوعات نادر زنده گی، منظوم رویا، کابوس، تخیل که بازتاب زنده گی روزمره و کار کرد های بیداری آدمی است، مطرح اند. امروزه ریالیزم بالنده گی بیشتر یافته است. من سخنان شاعر فرهیخته و پژوهشگر گرانمایه کشور، سالار عزیزپور را که در تول و

عبیدی: به غیر از درازی و کوتاهی، به نظر شما تفاوت های بنیادی میان داستان کوتاه و میانه و رمان کدامها اند؟ آیا میشود هر داستان دراز را رمان گفت؟

ارغند: رمان چار چوبی برای بیان یک روایت طولانی به زبان قصه است. هر داستانی که به زبان قصه نگارش نیافته باشد، به نظر من رمان نیست یک گزارش طولانی و حجیم است.

رمان یک محور اصلی دارد و به اطراف آن حواشی و تعلیقاتی که در نهایت ساختار رمان را به وجود می آورند. تفاوت داستان دراز با رمان در بحث محتوایی آن نیز است.

داستان دراز ماجرای واحدی دارد و خواننده را در مسیر مشخص سمت میدهد و فضای معینی را برای خواننده ایجاد میکند. در حالی که رمان چنین نیست؛ خواننده برای دریافت حادثه اصلی رمان ناگزیر به عبور از فضاهای مختلف است. دراز نوشتن، طولانی نوشتن، کش نمودن موضوع چیزی و رمان نویسی چیز دیگر است.

عبیدی: در باره دسته بندی داستانها و نویسنده گان چی نظر دارید؟ چند وقتی پیش و حتا حالا هم عده یی به این باورند که آفرینشگران را باید از روی تعلقات عقیده تی و سیاسی شان دسته بندی و تصنیف نمود، شما چه گونه می اندیشید؟

ارغند: من با دسته بندی کردن داستانها و به ویژه رمانها (به تاریخی و تحلیلی و عشقی و غیره) از قبل موافق نیستم. زیرا مایه و سرشت محتوایی یک اثر (در اینجا منظورم رمان است) میتواند به تمام این دسته ها تعلق بگیرد، مثلا یک رمان عشقی میتواند با رگه های تحلیلی و کمیدی و یا تراژیدی در یک بستر تاریخی نگارش بیابد و یا این که به صورت بارز به یکی از این دسته بندی ها تعلق نداشته باشد. نویسنده به نظر من کدام مکلفیت به خاطر دسته بندی نمودن اثر خویش از قبل ندارد. برای من پذیرش این دسته بندی ها به خصوص اصطلاح رمانهای اخلاقی و غیر اخلاقی دشوار مینماید. رمانها به نظر من محک جداگانه برای تفکیک از یک دیگر دارند: مثلاً رمانهای خوب و یا که رمانهای بد. در نظر داشت تکنیک نگارش، پیرنگ داستان، طرح و توطیه و ده ها عنصر اساسی دیگر. رمان یک جریان آفرینش طبیعی است که خودش ماهیتش را میسازد. نی این که نویسنده از قبل آنرا متصف به صفتی بسازد. من همچنان با دسته بندی کردن آفرینشگران (البته به صورت در بست) به خوب و بد، ایدئولوژیک و غیر ایدئولوژیک، حزبی و غیر حزبی، مجاهد و غیر مجاهد، مزدور و غیر مزدور، باور ندارم.

به نظر من دسته بندی کردن نویسنده ها به این و آن، خود، یک امر ایدئولوژیک و غیر علمیست.

عبیدی: و به نظر شما چی نوع داستان را میتوان داستان خوب بگوئیم؟

ارغند: اگر چی فکر میکنم من در این مورد اشاراتی انجام دادم. به نظر من داستان خوب آن داستانیست که انسان را در تمامیتش با یک هنرمندی ناب بازتاب دهد. داستان از شکل و محتوای خوب برخوردار باشد. به ابعاد چهارگانه زمان، مکان، علیت و زبان، همه جانبه پرداخته باشد. تغییر، تکامل و تکوین یافتن شخصیت آدمهای داستان ملموس باشد. داستان خوب آن است که انسان محور باشد. یک داستان را وقتی خوب گفته میتوانیم که صاحب طرح و توطیه باشد. با رویاها و تخیلات و ضمیر ناخود آگاه کراکترها سرو کار داشته باشد. محیط، فضا و لحن در آن هنرمندانه بیان شده باشد. یاد مان نرود که قصه باید و باید به زبان قصه نگارش یابد. بر علاوه آنچه گفته آمد قصه و رمان بر علاوه این که جنبه های انتقادی، آموزشی و تربیتی دارند یک وظیفه تفریحی هم دارند. به گمانم برشت گفته است: «... کسی که پول میدهد و به تیاتر می رود، میخواهد هم بیاموزد و هم به او خوش بگذرد و کسی که یک رمان را میخرد و میخواهد بخواند، میخواهد هم چیزی یاد بگیرد و هم با خواندن آن رمان لحظاتی خوش و مطبوعی داشته باشد»

(۱) متن کامل این مصاحبه جالب را که توسط گرداننده سایت آسمایی جناب حمیدالله عبیدی در ۱۷ برگ انجام شده است، میتوانید در سایت آینده مطالعه نمایید

تصاویر زنده دارد و صحنه ها خوب به نمایش گذاشته شده اند» به نظر اینجانب همین جمله یکی از کار های اساسی نویسنده است که به نظر صاحب نظران، نویسنده «سفر پرنده گان بی بال» از عهده آن با سر بلندی بدر شده است. دید خواننده گان فرق میکند. هر کس نظر به داشته های ذهنی خویش به قضاوت مینشیند. شما میتوانید جهت ورود بیشتر به آرای دیگران در مورد «سفر پرنده گان بی بال» به مطبوعات بیرون مرزی مراجعه نمایید و نظریات دیگران را هم از نظر بگذرانید. عده زیادی از خواننده گان صاحب صلاحیت ابراز داشته اند که: زن افغان برای اولین بار در یک اثر داستانی مانند «سفر پرنده گان بی بال» واقعیت تاریخی خود را در مییابد، تار های تنیده به اطراف خویش را لمس میکند و رمزهای اسارت خویش را باز مییابد. برای اولین بار افیون بی حس سازی خود را به چشم سر میبیند. شجاعت خویش را، فداکاری خویش را و توان و نیروی خویش را در مییابد. «سفر پرنده گان بی بال» زن افغان را از دردش و از ظلمی که بر وی جاری است آگاه میسازد. این کتاب بحران نظام ظالمانه اخلاقیات حاکم. ارزشواره های کهن آزادی کش را بر ملا میسازد. بر بنیاد گفته سخن سنجی فرزانه «سفر پرنده گان بی بال» می آموزاند که: «باید مغزهای مردان و زنان را از غبار سربی دیرین سال ایدئولوژی ها آزاد ساخت و این آزاد سازی نخست از همه مستلزم برهم زدن مناسبات مادیسست که چون دام پا گیر و بال گیر بر سر راه هستی اجتماعی گسترده است.» این فرزانه میگوید: «سفر پرنده گان بی بال» راه برهم زدن این مناسبات را نشان میدهد. بدون آنکه گفتار و نصیحت و سر و کله نویسنده را کسی ببیند و یا چیزی از وی بشنود. میگویند: هنر سترگ آنست که تمامیت انسان را به روی صحنه بیاورد. و «سفر پرنده گان بی بال» چنین میکند.

آنچه را که گفته شد، آیا شکستن طلسم دیر پا نیست، شکستن طلسمی که مظهر و خالق کلیشه هاست؟ به یقین چنین است و بعد از نگارش این رمان، گمان نمیرود که دیگر کسی بتواند این کلیشه شکسته اسارت زن افغان را در مطبوعه یی به چاپ برساند.

پیام رمان «سفر پرنده گان بی بال» با حرفها و جملاتی نوشته شده اند که رنگ سفید دارند. این پیام با حروف سپید روی کاغذ آمده است، با خوانش این سطر های سپید است که پیام داستان به خواننده انتقال میکند. من چنین فکر میکنم. این نوع داستانها را باید دقیق خواند و گاه گاهی باید چندین بار خواند تا به حقیقت، اصالت و کیفیت والای آنها دست یافت. من دوستان زیادی را میشناسم که «صد سال تنهایی» گابریل را چندین بار خوانده اند. الیازنورگ (نویسنده روسی ۱۹۶۷-۱۸۹۱) میگفت: «خواندن به نوبه خود یک جریان خلق و ابداع است. خواننده هنگام خواندن یک رمان، کاری نزدیک به کار نویسنده انجام میدهد و با تخیل خود متن داستان را کامل میکند» ارنست همینگوی یاد آور میشد: «خواننده باید بیشتر از پندار خود کمک بگیرد و گرنه اندیشه های ظریف مرا درک نخواهد کرد.»

عبیدی: از نظر شما داستان چیست؟ آیا میشود داستان را تعریف کرد؟

ارغند: به نظر من، داستان را تعریف کردن کار دشوار است؛ زیرا داستان انواع گونه گون دارد و سیر تکاملی مختلفی را چی در ادبیات جهانی و چی کشور ما، پیموده است که شامل افسانه، حکایت، روایت، داستان کوتاه، داستان بلند، رمان و غیره میشود. اگر همه این اشکال را جمع کنیم و بر آن نام ادبیات داستانی بگذاریم گمان میکنم کار ما سهل تر میشود و در آن صورت میشود که آن را تا جایی تعریف کرد: ادبیات داستانی به صورت کل به روایت و یا روایتهای اطلاق میشود که واقعیتهای زنده گی را به شکل هنری و استتیک باز آفرینی میکند. البته این انواع شامل تمام آثار داستانی روایتی و خلاقه منثور میشود. میشود داستان را یک چهار چوکاتی گفت که در آن روایتی به زبان قصه بیان میشود.

نویسنده: البرت آینشتاین (۱۸۷۹-۱۹۵۵م.)،

برگردان دری: طارق پیکار،

چرا سوسیالیزم؟

"من مطمئنم، که صرف با استقرار اقتصاد سوسیالیستی است، که میتوان بر تمام انواع نابرابریهای ریشه دار اجتماعی - اقتصادی غلبه کرد..."

"آینشتاین"

که نیمه آگاهانه در راه تحقق تکامل تدریجی جامعه میرزمند. به اساس دلایل بالا، میتوان نتیجه گرفت، که نقش علم و روشهای علمی در مسایل انسانی را نباید بیش از اندازه جلوه داد، باید با این طرز تفکر وداع کرد، که گویا نُخبه گان تنها افرادی اند که در مسایل مربوط به ساختار جامعه حق ابراز عقیده دارند. از مدتهاست، برخی ادعا دارند، که جامعه بشری یک دوران بحرانی را سپری مینماید که در آن جامعه ثبات خود را باخته است. ویژه گی چنین شرایطیست، که در آن افراد نسبت به اجتماعی که به آن متعلق اند - کوچک یا بزرگ - بیتفاوتی اختیار نموده و یا حتی متنفر میگردند.

برای روشن ساختن منظوم، میپردازم به شرح یک تجربه شخصی برای تان: در این اواخر با یکی از دوستان تحصیلکرده و روشنفکر، درباره خطر جنگ دیگر بحث میکردم که به نظرم میتوانست، موجودیت بشریت را جدأ به خطر اندازد. من به این نظر بودم، که تنها سازمانی فراملیتی توانایی جلوگیری از این خطر را دارد. دوستم، در واکنش به نظرم، با حفظ خونسردی کامل گفت: "چرا به این اندازه با نابودی نسل بشر مخالفت داری؟". مطمئنم، که یک قرن قبل هیچ کس به این ساده گی چنین مطرح نمیکرد. این دیدگاه، متعلق به فردیست که در تلاشی بیهوده خواستار حفظ آرامش و توازن درونیش است، در حالی که امیدواریش را از دست داده است. این دیدگاه، بیانگر دردناک تنهایی و انزواییست، که این روزها بسیاری از آن رنج میبرند. اما، به کدام سبب؟ راه رهایی کدام است؟ باید اذهان داشت، که به ساده گی میشود، چنین پرسشهایی را مطرح کرد، اما، به همان ساده گی دریافت پاسخهای حداقل قانع کننده، امریست دشوار. با آن هم، من میکوشم، تا حد ممکن به پاسخ پرسشهای مذکور بپردازم، با آن که میدانم، ادراک و اهداف ما در بیشترین حالتها باهم متضاد اند و آن ها را نمیشود، به همان ساده گی فورمولبندی و بیان کرد.

شخصیت انسان دارنده جوانب فردی و اجتماعی میباشد. انسان، به حیث فرد، در تلاش است تا مواظب موجودیت و بقای خود و اطرافیانش باشد، خواستها و آرزوهای فردی خود را برآورده ساخته و امکانها و تواناییهایش را انکشاف دهد. از جانبی، به مثابه عنصر اجتماعی، مکلفیت دارد، تا همه جانبه شریک اندوهها و شادیهای هموعانش گردیده، در راه بهشد و انکشاف شرایط زنده گی آنان کوشش نماید. شخصیت خاص هر انسان، با خواستههای گوناگونش و در بیشترین حالتها در تضاد باهم شکل گرفته و ترکیب ویژه آن هاست، که موقعیت متوازن وی را، هم در دستیابی به آرامش دورنیش و هم در سهمگیری جهت بهشد امور اجتماعی، میتواند معین و روشن سازد.

به طور کل امکان دارد، قدرت نسبی این دو گرایش را وراثت قبول کرد؛ اما، شخصیتی که در نهایت شکل میگیرد، میتواند، تأثیرپذیر از محیطی باشد، که ←

آیا ممکن است، بدون داشتن تخصص در امور علوم اجتماعی - اقتصادی درباره سوسیالیسم ابراز نظر نمود؟ از دیدگاه من، بلی؛ با دلایل آتی: نخست، اگر مسأله را با پرداخت شناخت علمی مطالعه نماییم، میبینیم، که علم اقتصاد و علم نجوم، از نظر میتودولوژی شباهتهای فراوانی باهم دارند، تحقیق کننده گان هر دو رشته، میکوشند، تا قوانین ناظر بر مجموعه به هم مربوط از پدیده ها را ردیابی و کشف نمایند. آن ها، برای آشکار ساختن روابط درونی پدیده ها، قوانینی را که تا حد ممکن به طور عام قابل قبول باشند، معیار قرار میدهند. اما، باید اظهار داشت، که در حقیقت تفاوتیهای روشی وجود دارند.

از این که پدیده های اقتصادی اکثرأ از عوامل متعددی که ارزیابی جداگانه آن ها دشوار مینماید، تأثیرپذیر اند؛ کشف قوانین عمومی در عرصه اقتصاد را با اشکال مواجه میسازد. از جانبی، تجارب به دست آمده به اصطلاح دوره متمدن تاریخ بشری - چنانکه به همه گان روشن است - معلول عللی میباشد، که نمیشود آن ها را صرفأ اقتصادی قلمداد کرد.

به طور مثال، تاریخ، شاهد آن بوده، که اکثرأ قدرتهای بزرگ، سلطه و امکانهای وجودی خود را مدیون جهانگشاییها بوده اند؛ استیلاگران و اشغالگران پس از پیروزی شان بر سرزمینهای مغلوب از موقعیتهای بهتر اقتصادی - حقوقی برخوردار گردیده اند. آنان در همدستی با روحانیون، مالکیت بر زمین و کنترل سیستم آموزشی - فرهنگی را انحصار کرده، تا این تقسیمبندی طبقاتی جامعه را، گویا به "امری همیشه گی" تبدیل نمایند.

فراستان، با ترویج یک سیستم ارزشی در جامعه، اسباب رهبری مردم را بدون آنکه، عنصر آگاهی مردم در رفتارهای اجتماعی - آن گونه که لازم است - مدنظر باشد، فراهم نمودند.

روشهای تاریخی، به بیانی، متعلق به گذشته است. اما، ما تا هنوز توانایی گذار از این مرحله چپاولگرانه به اصطلاح پیشرفت بشری را نداشته ایم. نگرشها و داده های اقتصادی ما از بطن و خود همین مرحله هستند. با توجه به این امر، که آرمان و هدف اساسی سوسیالیزم پیروزی بر این "مرحله یغماگری" و گذار از آن در مسیر پیشرفت همه جانبه بشریست، علم اقتصاد، با درنظرداشت حالت کنونیش، از روشن ساختن جامعه سوسیالیستی آینده عاجز میباشد.

دوم، آن که آینده اجتماعی - اخلاقی مدنظر سوسیالیزم است. اما، علم نی به مثابه آفریننده انجام و نهایت و نی به مثابه الفاکنده هدفی در آدمها، بل که علم میتواند، در نهایت امر ابزار دستیابی به برخی اهداف را تأمین کند. در حالی که این انسانهای آرمانخواه اند، که اهداف را مطرح میکنند و در صورتی که این اهداف زنده و پویانده باشند، از جانب مردم پذیرفته شده و راههای تحقق را میپیمایند، مردمی

در جریان سده های اخیر شرایطی را به وجود آورده اند که پایدار خواهند بود. در جاهایی که تراکم نفوس در آن ها بیشتر است، تولید نیازمندیهای ضروری برای ادامه زنده گی، تقسیم نامعمول کار و تمرکزگرایی در ساختار تولیدی، یک امر حتمیست. از جانبی، مدتهاست - عمر آن دوران ایدئالی ما- که انسانهای مجرد و گروههای کوچک انسانی، توانمندی خودکفایی را داشتند، کاملاً سپری گردیده است. اگر ادعا کنیم، که بشریت در شرایط کنونی، توانسته ساختار جهانی تولید و مصرف را شکل بدهد، مبالغه نخواهیم کرد.

در این جا، میخواهم، فشرده نظرم را درباره حقیقت بحران دوران ما ارایه نمایم. باید اظهار نمود، که مسأله روی رابطه انسان مجرد با اجتماع میچرخد. انسان مجرد، بیشتر از پیش از وابسته گی خود به اجتماع آگاهی حاصل کرده. اما، به این وابسته گی به عنوان دستاورد مثبت، پیوند آرگانیک و نیروی حامی خود، نمینگردد، بل، آن را همانند تهدیدی برای حقوق و آزادیهای طبیعی یا امور اقتصادی تلقی میکند. علاوه بر آن، در جامعه از موقعیتی برخوردار است، که اهداف فردی و خودخواهانه اش برانده تر میگردد، در حالی که، مقاصد اجتماعی با همان ضعفهای که دارد، به شکل تدریجی الزامی بودن و بایسته گیش را میبازد. تمام افراد بشر، بدون در نظر داشت موقعیتهای اجتماعی شان، شامل این پروسه میباشند. آن ها، با در بند بودن ناآگاهانه شان در خودخواهی، خود را ناامن، منزوی و نامطمئن در استفاده از موجه ترین لذتهای زنده گی، احساس میکنند. در حالی که زنده گی انسان، هرچند کوتاه و پُرخطر هم باشد، با سهمگیری در فعالیتهای اجتماعیست، که مفهوم و معنا مییابد.

از دید من، انارشی اقتصادی که امروز دامنگیر جوامع کاپیتالیستی میباشد، علت اصلی این بحران است. ما، شاهد بروز نیروی بزرگی از تولیدکننده گان هستیم، که هریک، سعی مینماید، تا به شکل مسالمت آمیز و مبتنی بر اصول وضع شده حقوقی- نی قهرآمیز- از محصول کار سایر تولیدکننده گان، بهره جسته و دیگران را محروم سازد. با توجه به این اصل، میتوان اظهار نمود، که وسایل تولید، یا به عباره دیگر ظرفیت کلی تولیدی که برای تولید کالاهای مصرفی و افزایش سرمایه، ضروریست، امکان آنرا مییابد، که با تکیه بر قانون، مالکیت خصوصی افراد را شکل دهد.

به منظور درک بهتر موضوع، آن هایی را که فاقد وسایل تولید اند، "کارگر" میخوانم- با آن که میدانم، که چنین خوانشی با معنای سنتی این کلمه متضاد است. آنانی که صاحب وسایل تولید اند، توانایی آن را دارند، که نیروی کار کارگر را بخرند. کارگر، با استفاده از وسایل تولید، کالاهای تازه را تولید میکند، که ثروت سرمایه دار به حساب می آید. مهمترین نکته در این پروسه، همانا رابطه میان آنچه کارگر تولید مینماید و آنچه که به نام دستمزد برایش داده میشود، است، در ضمن، هر دو طرف این پیوند، بر اساس ارزش واقعی توضیح میگردد. از آن جا که قرارداد کار "آزاد" است، دستمزدی که به کارگر پرداخته میشود، مبتنی بر ارزش واقعی کالایی که تولید نموده، نیست؛ بل که بر اساس رفع حداقل احتیاجهایش و بر مبنای ضرورت سرمایه دار به نیروی کار و شمار کارگرانی که برای دریافت کار رقابت میکنند، معین میشود. ضروریست، تا بدانیم، که حتی در تیوری نیز اندازه معاش کارگر متناسب با محصولی که تولید کرده، تعیین نمیشود. ←

فرد خود را در آن مییابد، ساختارهای جامعه یی که او در آن رشد میکند، سنتها و روابطی که بر جامعه اش حاکمیت دارند.

مفهوم انتزاعی "جامعه"، برای هر فرد، مجموعه روابط مستقیم و غیرمستقیمش با سایر افراد جامعه و حتی با نسلهای گذشته میباشد. یک فرد مجرد توانایی آن را دارد، تا مستقلانه بیندیشد، برای تطبیق پلانه و خواستههای فردی خود تلاش مستمر کند؛ اما، در هر حالت- برای حفظ موجودیت فیزیکی، تکامل فکری و احساسی شخصیتش- کاملاً به اجتماع ضرورت داشته و وابسته است. در "اجتماع" است، که انسان زمینه ها و امکانهای به دست آوردن لوازم مورد ضرورتش، مانند: خوراک، پوشاک، محل سکونت، زبان، ابزار کار، شیوه تفکر و اندیشه و دستیابی به محتوای اندیشه ها را، مییابد؛ امکانهای زنده گی، در نتیجه کار و زحمت میلیونها انسان در گذشته و حال است، که برای انسان، مساعد گردیده است، میلیونهایی که صرف در یک واژه گک، (جامعه) توانسته بگنجد.

بنابر این آشکار میگردد، که پیوند فرد با جامعه یک واقعیت طبیعی، انکارناپذیر و دایمیست، که نمیتوان آن را از بین برد، درست همانندی آن را در زنبورها و مورچه گان میتوان مشاهده کرد. اما، با این تفاوت که پروسه زنده گی مورچه یا زنبور تا کوچکترین عناصر ترکیبیش، به واسطه غریزه های ارثی و تغییرناپذیر معین شده، الگو یا فرم اجتماعی و پیوندهای ما انسانها، دگرگون شونده هستند. حافظه، داشتن تواناییهای آفرینشگری و نوزایی پدیده ها و قدرت سخن گفتن، امکان پیشرفت، ورای نیازهای بیالوژیک را برای انسانها مساعد ساخته اند. این گونه پیشرفتهای را میتوان در سنتها، ساختارها و سازمانها، در ادبیات، در پیشرفتهای عرصه های علوم و تخنیک و در آفریده های هنری به خوبی مشاهده کرد. پس میتوان نتیجه گرفت، که انسان با عملکردهایش توانایی آن را دارد، تا به نوعی بر زنده گی خود تأثیر بگذارد و البته در این روند، آگاهانه اندیشیدن و آگاهانه خواستن میتواند نقش آفرین باشد.

انسان، هنگام تولد آرگانیزم بیالوژیک را از طریق وراثت کمایی میکند، که تغییرناپذیر و ثابت میباشد. این آرگانیزم دربرگیرنده امیال طبیعیست، که ویژه نوع بشر است. برعلاوه، انسان در طول زنده گی، آرگانیزم فرهنگی را نیز از جامعه، از طریق رابطه با هموعان خود و دیگر منابع مؤثر اجتماعی کسب میکند. آرگانیزم فرهنگی، با گذشت زمان تغییرپذیر بوده، تا حد زیادی تأمین کننده رابطه فرد با جامعه است. انسانشناسی مدرن، با بررسی مقایسه یی میان فرهنگهای به اصطلاح ابتدایی، به این نتیجه رسیده است، که رفتار اجتماعی انسانها، گوناگون و وابسته به الگوهای فرهنگی و ساختارها و نهادهای حاکم در جامعه میباشد. برداشت آن هایی که برای دگرگونسازی و بهشد شرایط جامعه بشری تلاش دارند، چنین میباشد: انسانها به خاطر آرگانیزم بیالوژیک خود محکوم به نابودکردن یک دیگر یا تحمیل سرنوشت بیرحم بر هم دیگر نیستند.

اگر از خود بپرسیم، که چگونه میتوان ساختار جامعه و روش اندیشه فرهنگی انسان را دگرگون کرد، تا شرایط بهتر زنده گی را برای انسان مساعد نمود، لازمست، تا بدانیم، که برخی از این شرایط معین را نمیتوان تغییر داد. چنانکه در بالا تذکر داده شد، طبیعت زیستشناسانه انسان، به طور عملی قابل تغییر نیست. برعلاوه، پیشرفتهای تکنالوژیک و تغییرهای نفوس

منجر به رکود بیحد و مکرر آن گردد. رقابت لگامگسیخته سرمایه داری، سبب میشود، تا نیروی کار بیکار شده، به حاشیه رفته و آگاهی و هوشیاری اجتماعی، که در بالا به آن پرداخته ام، شدیداً آسیب ببیند.

این آسیب پذیری از دید من بزرگترین زیان سرمایه داریست، که سیستم آموزشی ما به طور کل از آن صدمه ببیند. فرهنگ رقابت بیحد و حصر، در دانش امروز ترویج میگردد و دانش آموزان را برای عرصه های آینده زنده گی شان به حیث افراد حریص و آزمند آماده و تربیت میکند.

به عقیده من، صرف یک راه برای زدودن این نابه سامانیهای ریشه دار وجود دارد و آن هم استقرار اقتصاد سوسیالیستیست، یک جا با ایجاد سیستم آموزشی که در خدمت اجتماع باشد. در چنین اقتصادی، وسایل تولید در اختیار خود جامعه است، که با طرح برنامه ها از آن استفاده صورت میگیرد. اقتصاد با برنامه، که تولید را در مطابقت با ضرورتهای اجتماع عیار میکند، کار را مطابق با توانایی افراد میان آن ها تقسیم نموده، برای همه افراد جامعه زمینه زنده گی و رفاه را مساعد میکند. سیستم آموزشی که رشد تواناییهای درونی هر فرد، هدفش باشد، تلاش میکند، تا افراد در برابر هموعان احساس مسؤلیت نموده، از بلندپروازیهها و قدرت نماییهایی که ما اکنون با آن مواجه هستیم، بپرهیزند.

از جانبی، باید خاطرنشان ساخت، که تنها اقتصاد برنامه ریزی شده، سوسیالیزم نیست. چنین اقتصادی میتواند، با تعمیم استبداد بر افراد همراه باشد. رسیدن به سوسیالیزم، نیازمند رفع مشکل پیچیده اجتماعی-سیاستیست: یعنی، با دقت باید مواظب بود، که با افزایش درجه تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی، چگونه میتوان قدرت همه جانبه بیروکراسی را مهار کرد؟ چگونه میتوان حقوق فردی را محافظت نمود و یک سیستم ضمانت کننده قدرت دموکراتیک را در برابر قدرت بیروکراسی، ایجاد کرد؟ آشکار ساختن اهداف و مشکلهای فرا راه سوسیالیزم، در دوران کنونی گذار، از ارزش زیاد برخوردار است. با توجه به وضعیت کنونی، که بحث آزاد پیرامون چنین مسایل پیچیده تر گردیده، تأسیس این نشریه را یک گام مهم و پیشرو میندازم.

* * *

اینشتاین، با درک ژرفی که از ساختار نظام اقتصادی-سیاسی سرمایه داری و راه اندازی جنگهای امپریالیستی و عواقب وحشتناک آن بر زنده گی انسانها داشت، سوسیالیزم را به مثابه یگانه بدیل برای رهایی بشریت از انواع مظالم اجتماعی تلقی نموده، چنانکه نشر مقاله بی در سال ۱۹۴۹م. به نام "چرا سوسیالیزم؟" در نشریه "سوسیالیست، مرور ماهانه *Monthly Review*"، نمایانگر گرایش اینشتاین به سوسیالیزم میباشد.

قابل تذکر میدانم، که پس از نظرسنجی که در سال ۱۹۹۹م.، از جانب رادیوی مشهور انگلیسی (بی. بی. سی)، راه اندازی گردیده بود، البرت اینشتاین، بعد از کارل مارکس، لقب دومین اندیشمند برانزده هزاره دوم تاریخ بشر را کمایی کرد.

مقاله "چرا سوسیالیزم"، اثر البرت اینشتاین به لسانهای گوناگون برگردان شده است.

هدف سرمایه خصوصی، متمرکز شدن نزد گروه محدودی از انسانهاست، آن هم به منظور رقابت میان سرمایه داران و در برخی حالتها، به دلیل پیشرفتهای تکنولوژیک و افزایش تقسیم کار که منجر به توسعه و تکامل واحدهای بزرگتر تولیدی و از هم پاشی واحدهای کوچکتر تولیدی میگردد. دستاورد این جریان، یک آلیگارشوی متشکل از سرمایه خصوصی میباشد، که کنترل قدرت بزرگ آن، به طور مؤثر خارج از امکان برای ساختارهای دموکراتیک جامعه میباشد. اساس ادعایم را نیز این واقعیت تشکیل میدهد، که انتخاب مهره ها برای ارگانهای قانونگذار، از جانب احزاب و نهادهای سیاسی صورت میگیرد، که خود این نهادها، عمدتاً از جهت های مختلف، از جمله مالی، از سرمایه داران خصوصی تأثیرپذیر اند، که در واقع رأی دهنده گان را از قانونگذار مجزا میکند. در نتیجه، نماینده گان مردم آن طوری که لازم است، از منافع انسانهای محروم جامعه دفاع نمیکنند. برعلاوه، در شرایط کنونی، سرمایه داران خصوصی تسلط مستقیم و غیرمستقیم بر منابع اطلاعاتی (مطبوعات، رادیو و آموزش) دارند. به این ترتیب، آگاهی حاصل کردن از واقعیهای عینی جامعه و استفاده از حقوق سیاسی، برای شهروندان جوامع کنونی، به یک امر بخرنج و حتی ناممکن مبدل گشته است.

در سیستم اقتصادی که سرمایه مالکیت خصوصی باشد، وضعیت بر دو اصل اساسی استوار است: نخست، آن که وسایل تولید خصوصیت و صاحبان آن مطابق به میل و ایجاب منافع شان از آن سود میبرند؛ دوم، قرارداد کار آزاد است. البته، این به آن مفهوم نیست، که جامعه سرمایه داری ناب وجود دارد. در این جا باید، تأکید شود، که کارگران بخشی از رشته های کار، پس از مبارزات پیگیرشان توانسته اند، به اشکال بهتر "قرارداد آزاد کار"، دست یابند. اما، اقتصاد حاکم امروز در کل، کدام تفاوت بارزی با سرمایه داری ناب ندارد.

تولید، برای کسب سود صورت میگیرد، نی برای مصرف و یا استفاده از آن. از جانبی، زمینه آن فراهم نشده، تا آثانی که توانایی کار کردن و رغبت به آن را دارند، کار یابند. "ارتشی از بیکاران" همیشه باید موجود باشد. کارگر باید همیشه در تشویب و اضطراب از دست دادن کارش قرار داده شود. چون که بیکاری و کارگرانی که مزد ناچیز برای شان پرداخته میشود، زمینه مناسبی را برای فراهم آوری سود بیشتر به بازار مساعد نمی نمایند، بنابراین تولید کالاهای مصرفی محدود میشود، که عواقبش ناگوار و مشکلازاست. پیشرفت تکنولوژیک، به جای آن که از سنگینی کار کم کند، به تعداد بیکاران می افزاید. انگیزه سودجویی، که با رقابت میان سرمایه داران همراست، سبب میشود تا بی ثباتی در انباشت و بهره وری سرمایه به میان آمده و

یادداشت:

البرت اینشتاین، متفکر شهیر آلمانی، که در علوم ریاضی و فزیک از نبوغ برخوردار بود، با کشف "نظریه نسبیت"، یک بار دگر بر برانزده گی خود در عرصه علوم صحنه گذاشت و پیوند تاریخی نامش با "نظریه نسبیت" را به جا گذاشت.

اینشتاین در کشور آلمان زاده شد و در سن پنجاه و چهارساله گی، همزمان با تسلط فاشیستها، زادگاهش را به قصد ادامه حیات پربارش ترک کرد و عازم ایالات متحده آمریکا گردید.

در دوران زنده گیش در آلمان، شاهد درگیری جنگهای اول و دوم جهانی بود. چنانکه، با آغاز نخستین جنگ جهانی، در همراهی با سه تن دیگر از دانشمندان آلمانی، اعلامیه بی را به منظور توقف بلادرتنگ جنگ "برای اروپاییان"، صادر کرده، تفر شان را از وقوع و ادامه آن جنگ امپریالیستی ابراز داشتند، که باعث ایجاد خشم قدرتمندان نازیست آلمان گردید.

احمد شاه عبادی

روزا لوکزامبورگ قهرمان زن جنبش انقلابی جهان

«به مناسبت هشتم مارچ روز جهانی زن»

حزب بدل شد، بعداً در انترناسیونال دوم و انقلاب ۱۹۰۵ پولند روسیه شرکت کرد. در سال ۱۸۹۹ مقاله «رفرم یا انقلاب» را در دفاع از مارکسیسم و انتقاد به مواضع و تیوری رفورمیستی برنشتین، در «سوسیالیسم تکاملی» انتشار داد، بین سالهای ۱۸۹۲ و ۱۹۱۹ روزا لوکزامبورگ در حدود ۷۰۰ مقاله، یادداشت، سخنرانی و کتاب به رشته تحریر درآورد.

او در سال ۱۹۰۴ برنامه حزب سوسیال دموکراسی پادشاهی پولند و لیتوانی را تحت عنوان «ما چی می‌خواهیم؟» تدوین نمود، در سال ۱۹۰۶ در وارسا به زندان افتاد و بعد از آزادی به آلمان بازگشت و به تدریس در مدرسه حزب در برلین پرداخت، در سال ۱۹۱۲ تیوری خود «انباشت سرمایه» خود را منتشر ساخت.

غالباً رهبری حزب، لوکزامبورگ را جوان پرشور، که زن هم بود، میدانست و تلاش میشد تا او را به بخش زنان و سازماندهی آنان بفرستند، لوکزامبورگ این پیشنهاد را رد و با تفکر قایل بودن نقش «سنتی» برای زنان در حزب، مخالفت کرد.

او خود را رهبر زنان و مردان میدانست و به روشنی تأکید میکرد که: زنان تنها با پیروزی انقلاب سوسیالیستی و محو اسارت اقتصادی برنهاد و خانواده میتوانند آزادی کامل خود را به دست آورند، زنان هنوز باید پیش از انقلاب برای آزادی مبارزه کنند، زیرا بخشی از مبارزه برای آزادی، مبارزه برای انقلاب است و اینکه بدون دستیابی به آزادی زنان نمیتوان به سوسیالیسم دست یافت.

روزا در سخنرانی ۱۲ می ۱۹۱۲ در دومین راه پیمایی زنان سوسیال دموکرات گفت: حق رأی برای زنان هدف با ارزشی است، و افزود که ... نداشتن حق رأی در آلمان فعلی فقط یکی از حلقه های زنجیر ارتجاع است که زنده گی مردم را به بند کشیده است... پادشاهی و عدم حقوق زنان به مهمترین ابزار طبقه سرمایه داری حاکم بدل شده اند....

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه فرصتی بود تا روزا در جزوه «اعتصاب عمومی» توضیح دهد که اعتصاب سلاحی است در دست طبقه کارگر در نبرد خود علیه اربابان و سیستم سرمایه داری.

در سال ۱۹۱۴ با شروع جنگ جهانی اول و حمایت سوسیال دموکراسی آلمان از طبقه سرمایه داری برای جنگ در اروپا، آشکارا به مخالفت با جنگ پرداخت و به همین خاطر به زندان افتاد. در زندان «جزوه ژونیوس» (ژونیوس اشاره به روزا بود) را نوشت که پایه نظریات «اتحادیه اسپارت ها» شد. این اتحادیه در سال ۱۹۱۶ با هدف تقویت مواضع ضد جنگ تشکیل گردید و با وجودیکه توانست بخشی از کارگران و جوانان را جذب کند، نتوانست به یک حزب منسجم بیانجامد، بعداً حزب کمونیست آلمان بر پایه آن تشکیل شد.

روزا، در نوامبر ۱۹۱۸ به دنبال یک عفو عمومی برای زندانیان سیاسی از زندان آزاد شد و بلافاصله به فعالیت های انقلابی پرداخت، در دسامبر همان سال حزب کمونیست آلمان تشکیل شد که روزا، یکی از مؤسسين آن بود، در ←

روزا لوکزامبورگ در مارچ ۱۸۷۱ سال کمون پاریس در شهر زاموسک در پولند امروزی که در آن زمان بخشی از امپراطوری روس بود در خانواده متوسط الحال بدون تعصب مذهبی به دنیا آمد.

روزا لوکزامبورگ یا «روزای سرخ» نقش کلیدی در تأسیس حزب سوسیالیست دموکرات پولند و اتحادیه اسپارت ها و حزب کمونیست آلمان داشت.

از مادر او اطلاع چندانی در دست نیست. به نظر میرسد که اهل ادب بوده است. روزا در نامه یی از زندان برای سوفی لیبکننت نوشت که: مادرش (شیلرو انجیل) را مظهر دانایی میداند.

پدرش تحصیلکرده آلمان بود، مردی با عقاید و تفکرات آزاد منشانه، او صاحب کارگاه چوب بری بود و در سنین نوجوانی از عقاید خشک مذهبی دست برداشته بود. روزا میگفت که: تفکرات دموکراتیک و علاقه به سیاست جهانی و ادبیات غرب را از پدرش آموخته است، در خانه لوکزامبورگ ها به دو زبان پولندی و آلمانی صحبت میشد، روزا بعداً روسی را نیز به خوبی آموخت.

در پنج ساله گی بعد از بیماری سختی، کمی از قدرت راه رفتن خود را از دست داد و به همین خاطر تا آخر عمر همواره لنگان راه میرفت. روزا در همان آغاز نوجوانی سر پرشور داشت. در وارسا، درس میخواند که در سن ۱۶ ساله گی وارد فعالیت های انقلابی شد، در این سال ها نویسنده مورد علاقه اش «آدام ویکر» بود که زنده گی در تبعید او شدیداً روزا را تحت تأثیر قرار داده بود. در ۱۸ ساله گی برای ادامه تحصیل و به دلیل تبلیغات انقلابی مجبور به ترک پولند شد و در سال ۱۸۸۹ به زوریخ رفت.

در آن زمان پوهنتون زوریخ یکی از معدود پوهنتون های اروپایی بود که به زنان حق مساوی با مردان برای تحصیل را میداد. روزا به تحصیل در رشته ریاضیات، علوم طبیعی و اقتصاد سیاسی پرداخت، در سال ۱۸۹۲ به رشته حقوق تغیر رشته داد و دو سال بعد در کتابخانه بزرگ پولندی پاریس به تحقیق پرداخت و در سال ۱۸۹۸ با ارایه رساله «توسعه صنعتی پولند» موفق به دریافت درجه دوکتورا گردید. او به عنوان روزنامه نگار شروع به کار کرد و یکی از رهبران حزب سوسیال دموکرات پادشاهی پولند و لیتوانی شد. در زوریخ با انقلابیون بسیاری که در تبعید بودند منجمله با پلخانف آشنا شد، با افکار مارکس، انگلس و دیگر مارکسیست های شناخته شده آشنایی بیشتر یافت و به حزب سوسیالیست پولند نزدیکتر شد، در آن زمان استقلال پولند بحث عمده انقلابیون بود که روزا هم فعالانه در آن شرکت میکرد، روزا مخالف استقلال بود زیرا به نظر وی دولت تازه تأسیس بسیار ضعیف بود و این میتواندست به ضرر مردم باشد، زیرا بورژوازی با استفاده از این ضعف میتواندست به تسلط خود بر کارگران بیافزاید.

در سال ۱۸۹۸ به آلمان رفت و برای بدست آوردن تابعیت آلمانی با «گوستاو لوبک» جوانترین فرزند دوست خود، ازدواج کرد، در آلمان به حزب سوسیالیست آلمان پیوست و به یکی از رهبران جناح چپ این

گلوله‌ی بی به زنده‌گی روزا پایان دادند و جسد وی را در شهر رها کردند. در ماه می همان سال پیکر او پیدا شد و در ۱۳ جون در گورستانی که لیکنکشت و سایر انقلابیون آلمان به گور سپرده شده بودند به خاک سپرده شد. تشییع جنازه وی به تظاهرات مردمی بدل شد که نویسنده گان بسیاری منجمله (بن هکت) سناریو نویس امریکایی در آن شرکت داشتند. روزا، پیش از مرگش مینویسد: انقلاب باز خواهد گشت و اعلام می کند که من وجود داشتم؛ وجود دارم و وجود خواهم داشت. از جمله آثار روزا لوکزامبورگ به چند نمونه ذیلاً اشاره میشود: رفورم یا انقلاب، توسعه صنعتی پولند، بحران سوسیالیستی در فرانسه، مسایل تشکیلاتی سوسیال دموکراسی روسیه، اعتصاب عمومی، مسأله ملی، تیوری و عمل، انباشت سرمایه، جزوه ژونیوس (بحران سوسیال دموکراسی) و انقلاب روسی.

اعلامیه نهضت آینده در مورد تجلیل از شخصیت‌های فقید (بقیه از صفحه اول)

چندی بعد انگلس نگاشت: «مارکس و من با هرگونه اقدام برای بزرگداشت ما شدیداً مخالفت میکردیم»

آنچه در حزب - دولت دموکراتیک افغانستان رخ داد با منش فروتنانه دو شخصیت غول پیکر تفکر و انقلاب، بنیان جهانی علمی از بنیاد بیگانه بود.

امروز که تقریباً دو دهه از آغاز فروپاشی حزب - دولت میگردد، مسایل بغرنجی در برابر نیروهای مترقی قرار گرفته اند. وضع رقتبار زنده گی میلیونها هموطن ما که با گرسنه گی، مرض، بی خانمانی، فقرجانکاه و استبداد زرداران و زورمندان دست و پنجه نرم میکنند وظایف عاجلی را در برابر ما قرار میدهند. **مضمون اساسی مبارزه را تغییر همین وضعیت تشکیل میدهد.**

رفقای که هنوز هم به آرمانهای آغازین چپ افغانی و حزب دموکراتیک خلق افغانستان وفادار مانده اند باید به مضمون اساسی مبارزه بپردازند. منحرف ساختن توجه مبارزان از مضمون اساسی مبارزه اگر غیر آگاهانه باشد اشتباه است و اگر آگاهانه باشد، توطئه در برابر تشکل دوباره چپ افغانی در یک سازمان بزرگ مترقی و دموکراتیک است.

نوسازی و رستاخیز جنبش شکست خورده انقلابی افغانی در شرایط حاکمیت قرون وسطایی ترین نیروهای ارتجاع کار پر دامنه بیست که خواهان شکیبایی انقلابی، فراخبینی اندیشه یی، مهارت سیاسی و به ویژه وفاداری به منافع زحمتکشان است. حادثه آفرینی های تصنعی و صرف انرژی جنبش به مسایل عاطفی و ذهنی، موانع جدیدی در برابر نوسازی چپ افغانی ایجاد میکنند. چپ افغانی نیاز دارد تا در فضای سالم تفکر، تبادل نظر، رفیقانه، آرامش معنوی، باتکیه روی مواضع مشترک، راه تشکل خود را در یک سازمان سراسری ببیماید. یاد کرد از کارنامه رهبران فقید باید توأم با بصیرت نقادانه باشد ورنه، به سرعت از کیش شخصیت زنده گان به «شیفته گی خرافی» رفته گان خواهیم لغزید و از آنجا به پرستش مذهبی واری!

نهضت آینده افغانستان با احساس مسؤولیت در قبال نوسازی چپ افغانی، با ادای احترام به شهدای جنبش و تمام مبارزان فقید، یادآور میشود که سازنده گان اصلی تاریخ توده های مردم اند و مضمون اساسی مبارزه را دفاع از منافع دنیای کار تشکیل میدهد.

نهضت آینده افغانستان در برابر هر گونه تمایلات شخصیت پرستی، رفیقانه هوشدار میدهد که این امر فضای نسبتاً مساعدی را که در اثر تلاشهای دوامدار رفقا برای تشکل چپ افغانی در یک سازمان بزرگ به وجود آمده است، مخدوش خواهد ساخت.

ما برآنیم که بزرگترین ادای احترام به بنیان ح.د.خ.ا و دیگر سازمانهای چپ، ادامه دادن راه به سر نارسیده آنهاست. ما این راه را با خونسردی و متانت ادامه میدهیم.

هیئت اجراییه شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان

سال ۱۹۱۸ در شرایط انقلابی اتحادیه و جاننیش حزب کمونیست در ائتلافی نی چندان استوار با دیگر انقلابیون، یک کمیته انقلابی تشکیل دادند، اما به دلیل کمبودی های ساختاری و سازمانی در رهبری طبقه کارگر به منظور سرنگونی سرمایه داری بسیار ضعیف بودند و نتوانستند مانند بلشویک ها به رهبری لنین در اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی دست یابند. انقلاب آلمان شکست خورد، در این دوران برلین جای بسیار خطرناکی برای فعالین سیاسی منجمله روزا و یارانش به خصوص اعضای حزب تازه تأسیسی کمونیست بود. نیروهای دولتی و حزب سوسیال دموکرات مصمم بودند که «نظم و قانون» را در کشور برقرار کنند، انقلابیون دستگیر و اعدام می شدند، بسیاری از آنها از کشور فرار کردند. اما روزا و لیکنکشت ماندند و در پناه گاهی مخفی شدند. در سال ۱۹۱۹ هر دو دستگیر شدند و سپس در راه زندان توسط سربازان به قتل رسیدند. در شب پانزدهم جنوری ۱۹۱۹ با شلیک

حزب دموکراتیک خلق افغانستان با احراز قدرت سیاسی، با دولت درآمیخت و در وجود یک ساختار واحد سیاسی - نظامی - اداری به مبارزه خود جهت تحقق تحولات دموکراتیک و مترقی ادامه داد.

بنیان حزب به مقامات کلیدی دولت راه یافتند و فصل جدیدی در زنده گی حزب و رهبران آن باز گردید. جنگ تحمیلی و برانگاز سوی ارتجاع قرون وسطایی داخلی، ارتجاع منطقه و امپریالیزم جهانی و مداخله مستقیم نظامی شوروی به کشور، چنان شرایطی را به وجود آوردند که تحقق تحولات اساسی به سود زحمتکشان پیوسته به عقب می افتاد. دفاع از حاکمیت حزب به مضمون اساسی مبارزه مبدل گردید و تحولات بنیادی اجتماعی - اقتصادی کاملاً به تعویق افتادند. بیش از پنجاه هزار عضو سر سپرده ح.د.خ.ا و صدها هزار هموطن ما در روند این دفاع، جانهای خود را از دست دادند. شهیدان با نام و گمنام مردم افغانستان از جمله گلگون کفنان ح.د.خ.ا و تمام اعضای پیکارجوی آن، قهرمانان اصلی و مدافعان پیگیر سنگر منافع زحمتکشان بودند. باید خاطره تابناک زنده گی و پیکار آنان را نسل به نسل انتقال داد و شهامت و پایمردی شان را به اصول معنویت انقلابی چپ امروز و فردای افغانی مبدل ساخت.

با تأسف روند سیاسی - نظامی نتوانست از حلقه دفاع از حاکمیت حزب فراتر رود. تحقق نیافتن تحولات بنیادی اقتصادی - اجتماعی به سود زحمتکشان افغانستان و محاصره حزب - دولت دموکراتیک از سوی ارتجاع و امپریالیزم بخشی از رهبری حزب - دولت را در تنگنای چشم انداز قرار داد. زمینه های بروز انحرفات فراهم گردید و روگردانیهای جدی از روش آغاز یافته توسط ح.د.خ.ا صورت پذیرفت. جناح بازی، فراقسیون بازی، محفل بازی، معامله گری و ده ها مرض دیگر در داخل حزب - دولت تبارز یافتند. اکثریت رهبران حزب - دولت نی تنها با این امراض به مبارزه برخاستند، بل، خود در آنها سهیم شدند. معامله گریهای برخیها با نیروهای سیاه جهادی بلاخر منجر به سقوط حاکمیت و فروپاشی حزب - دولت گردید. حزب - دولتی که میتوانست در شرایط عقبمانده افغانستان، جهت حفظ حضور نیروهای چپ و مترقی در وضعیت کنونی سیاسی، به یک وسیله مؤثر مبدل گردد.

کیش شخصیت منشی عمومی و رییس دولت تا جایی دامن زده شد که باعث ایجاد انزجار در اکثریت صفوف انقلابی حزب و لایه های آگاه جامعه گردید. باری نویسنده سرمایه در نامه یی به ویلهم بلوس نگاشته بود: «دشمنی من با کیش فردیت چنان بود که در تمام مدت فعالیت انترناسیونال به نشر پیامهایی که از کشورهای گوناگون شایسته گی مرا بازگو میکردند، نپرداختم... این پیامها مرا اذیت میکردند. هیچگاهی به آنها پاسخ ندادم، به جز چند مورد آنهاهم به خاطر سرزنش نگارنده گان آنها! هنگامی که انگلس و من به جمعیت مخفی کمونیستها پیوستیم، عضویت خود را مشروط به این ساختیم تا تمام نشانه های شیفته گی خرافی از مقام و توریته از اساسنامه آن حذف شود. لاسال برعکس آن عمل کرد»

پوهاند دوکتور م. ا. زیار
اکسفورډ، ۱-۰۹-۰۹

پښتو اړپوهه (Etymology) له مورگنستیرنه تر اېلفنباينه

{دا دی، د دې لپاره چې د نوي پښتو ژبپوهني مينه وال د دغې ارزښتمني او ستونزمنې سکالو اوبيايي له لومړي (۱۹۲۷ کال) چاپه تر دويم کره او غځېدلي (۲۰۰۳) چاپه، د شپږواکلن بشپړتيايي بهير يو لنډجاچ هومره واخلي، د ښاغلي اېلفنباين د سريزي ژباړه په لاندې ډول وړاندې کېږي:

همداچې گيورگ مورگنستیرن (Georg Morgenstierne) پر ۱۹۲۷ ز. پښتو اړپوهيزه وېبپاڼه (An Etymological Vocabulary of Pashto) خپره کړه، سم له سمونې يې ديوه داسې ارت و بيرت دويم چاپ لپاره دتوکو پر راټولونه لاس پورې کړ چې وېبونه يې هم ښه ډېر وي او هم پر اېټېمولوجيکي کنډه پوره برابر. دی له يوه اوږده او کارنده ژوند سره د وسمهالو ارياني ژبو د څېړنو د پلار او د پښتو د يوه مخکښ واکوال (اتوريتي) په توگه يوازې يې پرتلي ارمانې (ايدال) پوهاند وو چې د دغه سترکار له توغه ووتلای شي. تر ډېرشو زيات کلونه يې له هر اخځ او سرچينې څخه توکي را غونډ کړل، خو مټې د ۱۹۶۰ کلونو په وروستيو کې چې ژوند يې نور مخ پر خوره وو، د خپلو توکو د اوډني او د يوه کتاب په بڼه يې چاپ ته د تيارونې په تکل کې شو. هغه مهال ورته پته ولگېده، چې را مخته کړی کار يې په يوازې ځان تر وسې ډېر اوچت دی، نو چار ناچار د يوه همکار په لټه کې شو.

مورگنستیرن له نييل مکنزي څخه پرته بل غوراوی و نه موند او ده هغه شپې ورځې پر پښتو پوهه پوره لاسبری موندلی وو او د څېړنو په برخه کې يې څه ناڅه له استاد سره سيالي کولای شوه. هغه وه چې د اوبايو کلونو په لومړيو کې يې ورسره د همکارۍ اوږه ورکړه، هغه هم زياتره په ليک ليکاني ډول، لومړی د اوسلو = لندن او راوروسته د اوسلو = گوېټنگن تر منځ چې مکنزي دغلته پر ۱۹۷۵ کال د ختيزي فيلالوجی د پروفيسور په توگه وټاکل شو. خو پرمختگ ډېر ورو وو، ستره بری يې د مورگنستیرن د لاسکښلو پښتو وېبونو د ټوليز لږ الفبايي اوډون وو؛ بې له دې چې يې پر کاغذي څيرلو د زرگونو زرگونو يادښتونو د راټولولو لپاره کومه هڅه وشي.

په کار خو داوه چې د يوې داسې پروژې دهمکارۍ لپاره دمکنزي سر پوره خلاص کړ شوی وای، ځکه له وسمهالواريايي ژبو سره يې لېوالتيا مخ پر غړندېدو وه او له منځنيو هغو، په تېره په لوي او خوارزمي سره مخ پر ډېرېدو. په دې لړ کې يې داسې نگېرله چې کېدای شي، له پښتو سره يې دا وروستۍ بوختيا وي او بيا يې د اېټېمولوجی غونډې له يوې داسې سکالو سره چې دشنې په برخه کې يې د بې کچې توندي ټيزې ښکالوي (بحث) لېوال وو؛ په هماغومره کچه، لکه په يو ځايي توگه د ټولو خوارزمي متنونو د شنې په تړاو.

کار پر ۱۹۷۸ کال د مورگنستیرن تر مړينې وروسته پر تپه ودرېد. له هغې راهيسې يې مکنزي پرمخوړنه په دې پورې تړله چې يو وړنده همکار راپيدا کاندې. پر ۱۹۸۷ کال يې تر هغه وروسته چې دماینس پوهنتون غوښتنه ومنله، نو ما ورته ټيټر وټپاوه. نوی کار هم پر ۱۹۸۸ ټيک د المان د څېړنيزې ټولني (Deutsche Forschungsgemeinschaft) د مرستې له گرانته سره پيل شو. اټکل داوو چې دوه کاله به ورته بس وي، خو له بده مرغه دغه اټکل خورا لنډ وخوت، په دې ډول پر ۱۹۹۰ کال پروژه يوځل بيا پر تپه ودرېده، سره له دې چې بشپړېدو ته ور نژدې شوي وه. د مکنزي له خوا نژدې نيمايي شوی کار يوه (لروين ته چمتو) کاپي تياره شوي او د ارياني ژبو په لړ کې يې لار ښوده بېلگه له کمپيوټره راوتلي وه.

پر ۲۰۰۱ کال د مکنزي له نابره مرگ راوروسته وليدل شول چې په راپرې اېبني کار کې يې يو لړ ماتې گودې پاتې دي، داسې چې پر(اره بڼه)

پښتو اړپوهه او تاريخي غږپوهه
(Pashto etymology and historical phonology)
ښايي، وويل شي چې نومهالي پښتو اړپوهه له اېرنېست ترومپ (Ernst Trumpp) سره راپيل شوې چې مخکښې پښتو پښويي (Grammar of the Pashto or the Language of the Afghans. Tuebingen 1873, reprinted Osnabrück 1969) يې لومړی ځل پښتو ارياني زباده کړه. ورپسې لنډ پر لنډه جېمز ←

* *

*

مکنزي او ما په چوپه خوله هغه پوره جوتي ناسمي ور سمي کړي دي، خو بياهم په ټوليز ډول مور دواړو هم له دې پرته بل بلونج(بدیل) نه درلود چې تر ډېره د مورگنستیرن اړوندې څېړني پر خپل ځای پرېږدو.

پښتو گړدودونه د څلورگونو بېواکو/خ،خ،ش،ر،g،j،c/ پر بنسټ پر څلورگونو ډلو وېشل شوي دي...

پښتو گړدودي ډلې (له کوم ځايه چې راته پته لگي، بناغلي اېلفنباين دلته د پرو فېسور سکېرو ډلبندي هو بهر را اخېستي او هغه هم پر خپل وار ښايي، د مشراستاد مورگن ستیرن ځيني ناکره شوي يادښتونه ځانته مخبېلگه کړي وي. نو ما وړنده وبلله چې د شارل کيفر د هغې په رنکايي يې يوڅه رالنده او کره کړم= زيار)

منځنی ډله (منځنی پښتو) :

(له جلدکه تر درونتي پوري چې زياتره غلجي تېرونه را اخلي)

g= /g/ x= /x/ c=/ts/ j= /z/

شمال ختيزه ډله (زړه يا سخته پښتو):

(له درونتي تر اټکه د کابل سيند دواړو غاړو ته پراته شينواري، ساپي، مومند، ترکاني، يوسفزي... رانغاړي)

g= /g/ x= /x/ c=/s/ j= /z/

سوپل لويديزه (نرمه پښتو):

(له جلدکه مخ پر لويديځ او شمال لويديځ د ايران او تورکمنستان تر پولو او بيا له بولانه تر گلکڅه پوري)

g= /z/ x= /s/ j= dz C= ts

سوپل ختيزه (کرلانی=نرمه پښتو):

(وزير، مسيد، بيټي، دور، مروت، خټک...)

g= /z/ x= /s/ j= dz, /z/ c= ts

ماته په کار ده، دهغي مرستي او لاسنيوي مننه وکړم چې په دومره بېماندي (سخاوتمندی) سره د دغه کتاب د کښني په بهير کې راباندي پېرزو شوي دي. په ځانگړي ډول د ماينځ پوهنتون له پروفېسور گېورگ بودروس Georg Buddruss څخه چې د ۱۹۸۸-۱۹۹۰ کلونو لپاره د المان څېړنيزي ټولني د مالي مرستي د لاسته راوړني لپاره وسيله شو او پخپله له دغي ټولني څخه د هوکړي له له کبله؛ د اوسلو پوهنتون له پروفېسور فريډريک توردارسن FridrikThordarson څخه، له مورگنستیرنه د راپاتي(پس مرگي)

پانو د را تياروني له کبله؛ د هارورد پوهنتون له پروفېسور پ. و. سکېرو چې د لاسکښني د اداني (draft) د لوستلو زيار يې پر ځان وگاله او ډېري گټورې شنني يې روانه سيمولي؛ د لندن پوهنتون د ختيځپوهني او افريقايي څېړنو له ښوونځي(SOAS) څخه د غورو کمپيوټري اسانتياوو له کبله چې د کېمبرېج د لرغوني هند او ايران په څانگه کې ټيکاو لري؛ او د څانگي له غري دوکتور رېموند الچين څخه زما د کاراساني لپاره. په پای کې، خو په پوره مينه د دوکتور گنر نېکلسن مننه اړينه بولم چې د يوه برلاسي کمپيوټر پوه په توگه مي د لاسکښني د تياروني په ټول بهيرکي پر يوه پښه سرته ولاړ وو؛ بي دده له مرستي نا شوني وه چې دغه اثر تر بريالي پايلې ورسې.

(په پای پای کې) داخپله پازه گنم چې د دواړو سترو اريانو هانو، گېورگ مورگنستیرن او نييل مکنزي درنو ارواوو ته د درناوي سر تيب کړم.

ج. اېلفنباين

دارميسټېتر (James Darmesteter) په يو لړ ليکنو کې چې په «د پښتونخوا هاروبهار» نومي ټولگه کې يې پر ۹۰-۱۸۸۸ چاپ ته سپارلي وي، پښتو شمال ختيزه ارياني وينووله او له لويديزو ارياني (پرسیک) ژبو سره يې د هغې يو روښانه بريد ليکه راوکښله. په پای کې هم ويلهلم گايگر (Wilhelm Geiger) په خپل اثر Etymology und Lautlehre Afghanischen des (Afghanischen ABAW20,1893,167-222) د پښتو غږ ډو يونو (صوتي قاعدو) د څېړني يو پوخ بنسټ کښېښووه چې د مورگنستیرن تر اړپوهي (EVP,1927) ديوه کره اثر په توگه پاتي شو.

له ۱۹۲۷ راهيسي مورگنستیرن کلونه کلونه ډېري ليکنې پښتو اړپوهي او تاريخي غږپوهي ته ځانگړې کړي. نوي اړپوهي (NEVP) دده هغه گرد اړپوهيز توکي رانغښتي او يوازي هماغه يو لړ يې نه دي را اخېستي چې نور پخپله ده ته د سکتې(قناعت) وړ نه ول. خو تاريخي غږپوهه يې دلته بي له هغې اړينه نه وه. ددغي برخې لپاره لوستونکي ته هغه خورا غوره لنډيز (Skjaer o 1989, 4.1.7)

Compendium LinguarumIranicarum

پر گوته کېږي؛ دا لنډيز، هرگوره د مورگنستیرن د ستر ارت و بيرت کار پر بنسټ ټيکاو لري.

غږ ليک اړه

(Phonetic transcription)

په دې کتاب کې کارېدلي غږ اړه(فونيمیکي اېبڅي) هماغه ده چې څه ناڅه پرنړيوال کچ نن سبا دود لري او د ولفگنگ لېنتخ (Wolfgang Lentz) له خوا ډېرکلونه مخکې (پر ۱۹۳۶) د وړانديز شوي هغې پر بېلگه ټيکاو لري.

مورگنستیرن هم ورته اېبڅي په خپله اړپوهه کې کارولي او کره کړي ده. (همداراز مکنزي، يوه کره پښتو، Mackenzie, A standard Pashto, BSOAS 221959, 231- 5Skjaero, 1989, 4.2.1.3, Elfenbein, Pashto Phonology, in Phonologies of Asia and Africa, ed. by Alan S. Kaye, 11, Winona Lake, 1997, 36.9.)

پښتو بېواک Pashto consonants

په پاسني لښتيلیک کې د کرو لينديو ترمنځ (ف،ق) غرونه چې په عربي او پارسي پورويونو اړه لري، ځيني (په تېره ملایان او لوی چاري) د ځانښووني له مخې سم ادا کوي، که نه، په ټوليز ډول ف پر پ اړول کېږي او ق تر گ يا ک وروسته پر ک. دويم ډول يا ستونيز يا گرنسي n د ټوليز n بلغز(الوفون) دی. د تم- مښليو غاښيزو خ،خ، /c, j/ اوساييزو غبرگژبېز ښ،ر، /x, g/ په اړه څرگندوني دلاندې سکالو په ترڅ کې لوستلای شئ.

گړدودونه Dialects

له هغو راز راز لارو رودو څخه چې له مخې يې د پښتو گړدودونو ډلبندي رامنځته کړ شي، يوه هم د بشپړې سکتې (قناعت) وړ نه برېښي(په دغه تړاو دې سکېرو 4.2.1.1.5, 1989, 4.2.1.1.5 هم وکتل شي).... بياهم که پخوانی جغرافيايي پښتو گړدودو پش د بېلابېلو سياسي= اداري لاملونو پر بنسټ باوريتوب له لاسه ورکړی، تېرنی هغه يې پر ځای پاتي دی. له دغه پلوه د گريرسن (په Vol.X of the Linguistic Grierson 1921) Survey of India کې وړاندې شوي نقشي هغه ټوليز ارزښت خوندي ساتلی دی. هرگوره، له دې سره سره دا هم هېرول په کار نه دي چې پښتو گړدودي بريد ليکي يا اېزوگلاسونه (isoglosses) زياتره جغرافيايي او تېرنې پولې رنګوي. (داسې برېښي چې اېلفنباين د شارل کيفر د ۱۹۷۵ کال پښتو گړدود پوهنه هېڅ کتلي نه ده!)

مورگنستیرن پر دې ټينګ وو چې تر کېدونه(امکانه) پوري يو گړدود وپش رامنځته کاندې، خو له بده مرغه يې په دې تړاو يې له دې بل غوراوی نه لاره چې دلته او هلته له پوښتنوالو څخه پر لاس راوړو توکو ډډه ولگوي.

آینده

ارگان مرکزی نهضت آینده افغانستان

صاحب امتیاز: نهضت آینده افغانستان

مدیر مسؤول: داود کاویان

سکرتر مسؤول: عصمت نایخیل

مسؤول شعبه توزیع: قادر یامان

وجه اشتراک سالانه و یا شش شماره: مبلغ

۲۰ یورو

بانک و نمبر حساب:

Name of the Bank:

Credit Mutuel

IBAN (International Bank

Account Number):

FR76 1027 8012 2600 0201 0220

151

BIC (Bank Identifier Code):

CMCIFR2A

آدرس سایت انترنیټی «نهضت آینده افغانستان»:

www.ayenda.org

آدرس تماس بامدیر مسؤول:

ayenda-editor@ayenda.org

د ډبرپېر وحشت بلهارو ته:

د ارواوو ننواټي

له هماغه خونړي او بورنوري شومه دمه

چې څيرونکو ويني څښونکو شرمښانو،

د تيارو او تورتمونو د تورزرو گروهمنانو ...

ويني څښلي د غرځانو او کبليانو.

#

لا تراوسه هلته لري،

دکنډر کنډر کورونو او کلاوو نه

وراخوا،

د سپېرو رغځيو پای ته

د تور غره پر هسکه ډډه غځېدلي

هديره کې د ميوند د شهيدانو پر قبرونو،

له تياره توره ماښامه،

د سپېڅلي سباوون تر سپېده داغه ...

درسته شپه ډيوې بلپيري

تتي تتي او نيمزالي.

#

پريوځای سره راټولي څو ارواوي،

=لولنگري نا اشناوي=

چوپه خوله گډې پر وير او ننواټو،

بنوروي زري جنډي

راننگوي د تېرو هېرو اتلانو،

د ملالي او ايوب د جنگياليو پاكي ارواوي.

#

گوندي زور يي پر هغو لېوانو برشي

او وروژ غوري تري هغه

نيم شپيلي پري سرونه ...

چې يي يوسي د سبا نارنجستان ته،

تر هماغه ويرژرلي الينگار

چې لاسترگي دي پر لار ورته تتي د سر پرېکرو،

=د کار زيار د زمياليو=

د نامرادو ارمانزلو،

د بلهارو، سور کفو شازلميو!!؟

پوهاند دكتور م. ا. زيار

اکسفورډ، ۱۱-۱۱-۰۸

نهضت آینده افغانستان، چسپیدن دگماتیک به

ایډیالوژیها را از بنیاد مورد نقد قرار داد و «نوسازی

اندیشه یی» را به حیث پیشزمینه نوسازی سیاسی و

سازمانی جنبش دموکراتیک مطرح کرد.

تحت نظر هیأت تحریر:

احمد ضیاء صدیقی، هادی ابوی،

نور محمد عطازی و قدیر محبوب